

درباره‌ی «نیروی محرکه‌ی آنارشی» و دینامیک تغییرات سرمایه‌داری

یک بحث بُرنده و جدل ضروری:
مبارزه برای جهانی کاملاً متفاوت و مبارزه برای رویکرد علمی
به واقعیت

نویسنده: ریموند لوتا

مترجم: برهان عظیمی

(این نوشته برای اولین بار در نشریه‌ی انقلاب، شماره‌ی ۳۲۳، در ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳ منتشر شد، revcom.us)*

توضیح مترجم: این ترجمه کل نوشته‌ی تحلیلی رفیق ریموند لوتا است که به مناسبت روز جهانی کارگر ۱۳۹۳ و در حمایت از کارگران انقلابی و زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ و محکوم کردن سرکوب ضد بشری آنان با تأیید و توسط کلیت نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، به طبقه‌ی کارگر افغانستان و ایران، به نسل جوان کمونیست انقلابی ایران به ویژه مائوئیست‌ها و همچنین رفقای کمونیست انقلابی سراسر دنیا تقدیم و منتشر می‌شود.

مختصری در مورد ریموند لوتا: ریموند لوتا اقتصاددان سیاسی مائوئیستی است. او نویسنده‌ی «آمریکا در سراشیب» و ویراستار کتاب «و مائو را پنجمی بود: واپسین نبرد مائو»؛ نویسنده‌ی کتاب «اقتصاد مائوئیستی و جاده‌ی انقلابی به سوی کمونیسم» است. از سال ۲۰۰۵، او در محیط‌های دانشگاهی و در رسانه‌ها به عنوان بخشی از مجموعه‌ی «پروژه تحریف‌زدایی از تاریخ» در تقابل با تحریف و بدخوانی در مورد اولین موج انقلابات سوسیالیستی در قرن ۲۰ سخنرانی‌های متعددی را انجام داد. در دسامبر ۲۰۰۸، او به سازمان‌دهی یک همایش بزرگ، تحت عنوان «کشف دوباره‌ی انقلاب فرهنگی چین» در نیویورک برگزار نمود. لوتا یکی از نویسندگان نشریه‌ی انقلاب است؛ او همچنین ترویج‌دهنده‌ی سنتز نوین باب‌آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا است. مقالات و مصاحبه‌های اخیر او نیز در بازبینی اقتصادی و سیاسی (هند)، GlobalResearch.ca (کانادا) و خبرگزاری فرانسه ظاهر شد.

درباره‌ی «نیروی محرکه‌ی آنارشی» و دینامیک تغییرات سرمایه‌داری

جهان امروز دهشت‌انگیز است. به عبارت دقیق‌تر، جهانی مملو از جنگ‌های ناعادلانه و اشغالگری‌های وحشیانه، زندگی توأم با فقر خردکننده و نابرابری دهشتناک، تحقیر و تخریب فراگیر زنان، توسط سرمایه‌داری-امپریالیستی ایجاد و تقویت شده است. این چنین است جهان؛ و در اینجا مناسب این است درباره‌ی سیاره‌ای صحبت شود که نه تنها تسریع بحران محیط‌زیست بخشی از تار و پود (زیربنای اصلی و پایه‌ی ساختار-م) زندگی روزمره آن است، بلکه تعادل زندگی موجودات و ارتباطشان با محیط‌زیست و سیستم‌های پشتیبانی حیات زمین (اکوسیستم-م) در معرض

تهدید قرار گرفته است. درد و رنج بشریت و وضعیت خطرناک این سیاره، در اصل، نتیجه‌ی کارکرد تضاد اساسی عصر ما بین نیروهای کاملاً اجتماعی، در هم تنیده و جهانی‌شده‌ی (گلوبالیزد-م) تولیدی از یک طرف و روابط مالکیت و کنترل خصوصی بر این نیروهای تولید، از سوی دیگر است؛ اما در درون گاه (بطن-م) این تناقض قفل‌شده در مقابل بشریت پتانسیل فراتر از کمیابی، فراتر از استثمار و فراتر از تقسیم اجتماعی بالقوه برای سازمان‌دهی جامعه بر پایه‌ی کاملاً متفاوت که انسان را قادر می‌سازد تا واقعاً شکوفا شود، وجود دارد.

که باید گفته شود، جهان به صورتی که هست... نباید باشد؛ و تنها دنیای ممکن هم نیست.

مسئله پیش‌اروی بشریت چیست؛ چه چیزی باید در جهت حل این مسئله تغییر کند؛ و چنان تغییری چگونه به وقوع خواهد پیوست؟ کمونیزم، علمی است که انسان را قادر به درک جهان برای تغییر آن، درک عمیق‌تر جهان، به خاطر دگرگون کردن عمیق‌تر آن در جهت جامعه‌ی جهانی بشریت، می‌سازد. همانند تمام علوم، کمونیزم جهان را همانگونه که واقعاً هست، از ضرورتی (ساختارها و دینامیک‌ها) که در واقع در برابر بشریت قرار دارد، شروع و حرکت می‌نماید. در درون این واقعیت پایه و اساس واقعی، برای غلبه بر استثمار و ستم و به وجود آوردن یک دنیای کاملاً متفاوت به‌وسیله‌ی انقلاب، نهفته است (وجود دارد-م).

و این مرا به تمرکز در این بحث و جدل می‌کشاند.

در جنبش کمونیستی بین‌المللی، بحث حادی در مورد ماهیت و روند کارکرد تضاد اساسی سرمایه‌داری بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی، وجود دارد. محور بحث حول اشکال حرکت و اینکه به‌طور کلی چه چیزی، شکل اصلی حرکت این تضاد اساسی را تشکیل می‌دهد، قرار دارد.

این بحث شامل سؤالات حاد اقتصاد سیاسی است؛ اما در عین حال و به طور مرکزی، مسائل مربوط به متدولوژی و رویکرد را در بر می‌گیرد. آیا می‌خواهیم به طور علمی با آن مواجه شویم، به تجزیه و تحلیل آن بپردازیم و بر این اساس جهان را در واقع آن‌چنان‌که هست، با تمام پیچیدگی‌هایش و اینکه دائماً در حال تغییر است، دگرگون کنیم؟ یا می‌خواهیم با استفاده از

اصطلاحات (ترمینالوژی) مارکسیستی به عنوان یک ابزار اصلی پراگماتیکی برای پیدا کردن منشأ تغییر و به دنبال تضمین‌هایی که تاریخ به سود ما «کار» خواهد نمود که توده‌ها پیروز خواهند شد و با ساختن یک چارچوب متافیزیکی از سیاست و فلسفه، چنان وظیفه‌ای به پیش بریم؟

چه نوع از جنبش کمونیستی بین‌المللی وجود خواهد داشت: جنبشی که ریشه در علم دارد و از جهان آن‌طور که هست آغاز می‌کند؛ یا جنبشی که از «روایت‌ها» ("narratives" - م) آغاز می‌کند تا واقعیت را در یک سیستم اعتقادی تسلی بخش باورمند به زور بچپاند؟

شکست انقلاب چین در سال ۱۹۷۶ نقطه‌ی پایان مرحله‌ی اول انقلاب کمونیستی بود. این مرحله شاهد ایجاد اولین دولت سوسیالیستی جهان در اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۵۶-۱۹۱۷) بود و جهش و پیشروی بیشتر منجر به ایجاد قدرت دولتی انقلابی در چین و پیشبرد آن انقلاب (۱۹۷۶-۱۹۴۹) بود. در پی احیای ضدانقلاب در چین، «باب‌آواکیان» صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا (RCP-USA)، یک روند واکاوی (الک کردن- م) و مطالعه‌ی علمی دستاوردهای فوق‌العاده الهام‌بخش آن مرحله‌ی اول انقلاب کمونیستی و همچنین کاستی‌های آن و خطاهای واقعی - برخی بسیار جدی - را شروع نمود. آواکیان اصول اساسی کمونیسم را تأیید و با ارتقا کیفی علم (انقلاب کمونیستی- م) و ابداع راهکارهای نوین، سنتز نوین کمونیسم را از میان جمع‌بندی‌های علمی از تجربه‌ی انقلابی جنبش کمونیستی و آموختن و کندوکاو از میان جریان‌های گسترده‌تر علمی، روشنفکری و جد و جهد افکار هنری را سامان داده است. آواکیان بازبینی رادیکال امکان وقوع گذار سوسیالیستی به کمونیسم و درعین‌حال، کمونیسم را بر پایه‌ی یک بنیاد حتی علمی‌تری قرار داده است. این سنتز نوین یک چارچوب برای فرا رفتن و انجام بهتر در مرحله‌ی جدیدی از انقلاب کمونیستی در جهان معاصر را فراهم می‌کند.

سنتز نوین کمونیسم در تقابل با دو پاسخ ناصحیح (تحلیل- م) دیگر به علل شکست سوسیالیسم در چین تکامل یافت و به‌وسیله‌ی همان دو پاسخ مورد مخالفت قرار گرفته است: یکی از آن دو نیرو مخالفتش را با سنتز نوین، با رد اصول اساسی کمونیسم

و در آغوش گرفتن و پذیرفتن دموکراسی بورژوازی؛ و دیگری، چسبیدن سفت و سخت و شبه‌مذهبی به تجربه‌ی سوسیالیست قبلی و تئوری کمونیستی است که یک رویکرد کاملاً علمی از جمع‌بندی از گذشته و تکامل تئوری کمونیستی را رد می‌کند.^۱

این پیشینه شرایط پشت‌پرده‌ی رخدادهای مناظره‌ی مورد بحث است؛ اما مسائل مربوط به اقتصاد سیاسی و متدولوژی مرتبط با این پلیمیک تنها در محدوده‌ی داخلی (درونی-م)، یا تنها مورد علاقه و مرتبط با جنبش کمونیستی بین‌المللی نیست.

موضوعات این مناظره مورد توجه، تئوری پردازی (theorization - م) و مشاجره در محافل گسترده‌تر سیاسی و روشنفکری-آکادمیکی مترقی قرار دارد و دارای اهمیت بسیار مهمی برایشان می‌باشد. موضوعاتی همچون: آیا سرمایه‌داری در واقع یک سیستم (نظام-م) با حرکت‌های مربوط به خویش (سیستمیک-م) و با نتایج مربوط به خود (سیستمیک)، با قوانین حرکت خویش است؟ چگونه ما دامنه‌ی ابتکار عمل آگاهانه‌ی انسان، با توجه به دینامیک ساختاری سرمایه‌داری را درک می‌کنیم؟ روش علمی برای درک و تغییر جامعه چیست؟ و در واقع چه چیزی رهایی بشریت در این دوران را تشکیل می‌دهد؟

یک نقل‌قول از کتاب «پرندگان نمی‌توانند تماشای بزنند، اما بشریت می‌تواند فراتر از افق‌ها بلندپروازی کند» از باب‌آواکیان، نقطه‌ی عزیمت مهمی را بطور فشرده (در پاسخ به آن سوالات مطرح شده در بالا-م) را چنین توصیف می‌کند:

«این است وضعیت کنونی جامعه‌ی بشری. راه‌های ممکنه‌ی که در مقابل جامعه‌ی بشری هست و می‌تواند آن‌ها را در پیش گرفته و خود را سازمان دهد کدام‌اند؟ یک راه، ارائه‌ی آلترناتیوی رادیکال در مقابل نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی است که امروز بر جهان سلطه دارد؛ آلترناتیوی که بادوام و زنده‌ماندنی است چون با اتکا بر نیروهای مولده‌ی دم دست پیشروی می‌کند و با ایجاد تغییر در روابط اجتماعی و از همه اساسی‌تر با ایجاد تغییر در روابط اقتصادی امکان رهایی

افزون‌تر نیروهای مولده را فراهم می‌کند و در ارتباط دیالکتیکی با آن، روبنای سیاسی و ایدئولوژیک را دگرگون می‌کند و از طریق این دگرگونی و اساساً دگرگونی شرایط مادی زیربنایی، یک نظام اقتصادی نوین بنیاداً متفاوت را به‌مثابه‌ی شالوده‌ی یک جامعه‌ی بنیاداً متفاوت بنا می‌کند. یا این راه باید اتخاذ شود و یا بازگشت به آنچه ادعا می‌شود که تنها آلترناتیو در جهان امروز است؛ کشیده شدن به درون جامعه‌ای که در حصارهای تولید و مبادله‌ی کالایی محبوس و وابسته به شرایط آن است و مشخصاً قفل شدن در روابط تولیدی و فرآیند انباشت و دینامیک‌های سرمایه‌داری و روابط اجتماعی و روابط قدرت سیاسی، فرهنگ، ایدئولوژی و اخلاقیات منطبق بر آن. یا این و یا آن دیگری. این‌ها دو انتخاب ممکن در مقابل جامعه‌اند.»^۲

I. یک دست‌آورد بسیار مهم: «نیروی محرکه‌ی آنارشی» به عنوان دینامیک قطعی سرمایه‌داری

الف. پیش‌زمینه

در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، حزب کمونیست انقلابی آمریکا (RCP) نخستین گام مهم تئوریک و تحقیقی در باره اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری و اینکه تضادهای جهان چگونه خود را بروز داده و اثر می‌گذارد را آغاز نمود. سؤالی در مورد نیروی محرکه‌ی (دینامیک-م) سرمایه‌داری و اینکه چگونه این نیروی محرکه‌ی سرمایه‌داری «صحنه» ای که در آن مبارزه‌ی انقلابی صورت می‌گیرد را مستقر می‌سازد (می‌چیند-م)؛ هر دو این سؤالات در رابطه با وضعیت مشخص جهان در آن زمان و در رابطه با سؤال کلان‌تر گذار تاریخی از عصر بورژوازی به عصر جهان کمونیسم، مطرح شد.

در مرکز این کار تئوریک دیدگاهی توسط باب‌آواکیان به میان گذارده شد. او «نیروی محرکه‌ی آنارشی» را به عنوان شکل عمده‌ی حرکت تضاد اساسی سرمایه‌داری شناسایی نمود که شرایط

کلی برای مبارزه‌ی طبقاتی را ایجاد و تنظیم می‌نماید.

طرح «نیروی محرکه‌ی آنارشی» به عنوان دینامیک عمده سرمایه‌داری باعث ناراحتی و خشم گروهی از گوشه و کنار مختلف جنبش کمونیستی بین‌المللی شد (در اینجا اشاره‌ی من به نیروهای مائوئیست و تشکیلات آن دوره است و نه احزاب رویزیونیست کمونیستی در ارتباط با اتحاد جماهیر شوروی سوسیال امپریالیستی آن زمان که مدتها قبل به انقلاب پشت کرده‌اند).

در جنبش مائوئیستی آن زمان توسط برخی چنین استدلال شد که این درک (دیدگاه پیش‌گذارده شده توسط آواکیان-م) به طور مؤثر نقش توده‌ها و مبارزه‌ی طبقاتی در تاریخ را از بین می‌برد. بعضی دیگر نیز معتقدند که چون استثمار کار مزدی پرولتاریا، منبع ارزش اضافی (سود) است و به خاطر آنکه حداکثر سود، علت وجودی بورژوازی است، بنابراین ادامه داده و می‌گویند، پس به طور منطقی و به لحاظ تاریخی، مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی که ریشه در تولید ارزش اضافی دارد، الزاماً نیروی محرکه‌ی عمده توسعه‌ی سرمایه‌داری است.

استدلال دیگری نیز ارائه شده است: که چون اصل اساسی مارکسیسم این است که توده‌ها تاریخ را می‌سازند و ظلم و ستم به مقاومتی که می‌تواند به انقلاب منجر شود پا می‌دهد، بنابراین مبارزه‌ی طبقاتی و پتانسیل انقلابی آن باید شکل عمده حرکت باشد.

به طور عینی این صحیح است که توده‌ها تاریخ را می‌سازند؛ اما این هم صحیح است که این شرایط عینی است که واقعاً چارچوب کلی برای مبارزه‌ی طبقاتی را مستقر می‌سازد و این نیز صحیح است که بدون رهبری، توده‌ها نمی‌توانند تاریخ را به خاطر منافع عالی خود بسازند و بشریت نمی‌تواند به کمونیسم رهنمون شود، رهبری‌ای که در حزب پیشرو متمرکز شده باشد و شالوده‌ی آن در پیشرفته‌ترین درک علمی از چگونگی جهان باشد و اینکه چگونه می‌توان آن را در جهت منافع رهایی‌بخش جهانی بشریت دگرگون نمود.

امروزه این مناظره دوباره به نوع جدیدی سر بلند کرده است، هر چند در حال حاضر در زمینه‌ی مبارزه‌ی ایدئولوژیک بر

سر اینکه آیا سنتز نوینی از کمونیسم که توسط باب آواکیان به پیش گذارده شده است، چارچوبی برای مرحله‌ی جدیدی از کمونیسم هست یا نه، طرح گشته است. نیاز واقعی و اساس پیشبرد تا به آخر انقلاب کمونیستی در جهان امروز در معرض خطر قرار دارد؛ و اگر قرار است چنان انقلابی به خاطر اینکه بشریت واقعاً رهایی یابد و از کره‌ی زمین حفاظت شود، ساخته و سازمان داده شود و پیشروی نماید، نیاز به یک رویکرد عمیقاً غنی علمی وجود دارد.

ب. کندوکاو در اقتصاد سیاسی

تغییر اساسی که جامعه‌ی بورژوایی آورد، تولید اجتماعی (اجتماعی شدن تولید- م) است. ابزار محدود تولید فردی به ابزار تولید اجتماعی دگرگون یافت؛ که تنها توسط مجموعه‌ی کارگران قابلیت به اجرا درآمدن را دارد. خود تولید، از مجموعه‌ای از عملیات فردی به یک سری از اعمال اجتماعی و محصولات از محصولات فردی به محصولات اجتماعی تغییر کرده است.

این محصولات در حال حاضر در واقع محصول یک طبقه - پرولتاریا - است.^۳

پرولتاریا، طبقه‌ای است که رکن و پایه‌ی اصلی کار جمعی و اجتماعی است و در کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، معادن، مزارع صنعتی و سایر مجتمع‌های صنعتی و دیگر صنایع کشاورزی، حمل‌ونقل، ذخیره‌سازی، توزیع پیچیده، نقش اصلی تولید را بر دوش می‌کشد. پرولتاریا در شبکه‌های بهم‌پیوسته و گسترده‌ی تولید اجتماعی و به طور فزاینده جهانی (گلوبالیزد) که سرمایه‌داری به ارمغان آورده است کار می‌کند. این طبقه از دانش اجتماعی تکامل یافته و منتقل شده توسط نسل‌های قبلی استفاده می‌کند!

اما حاصل این تولید اجتماعی، متعلق، تحت کنترل و فرماندهی یک طبقه‌ی نسبتاً کوچک سرمایه‌داری است. پرولتاریا و این شکل از تولید اجتماعی در تضاد اساسی با تخصیص ثروت تولید شده‌ی اجتماعی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، به شکل سرمایه‌ی خصوصی است.

در آنتی‌دورینگ، «فردریک انگلس» نشان می‌دهد که تضاد بین

تولید اجتماعی شده و تملک سرمایه‌داری محصول کار اجتماعی خود را در دو شکل و حرکت آنتاگونیسم (در تضام - م) آشکار می‌سازد.^۴

یک شکل از حرکت، تضام بین پرولتاریا و بورژوازی است. با ظهور و توسعه سرمایه‌داری، کار مزدوری شالوده‌ی اصلی تولید اجتماعی مدرن شد. این کارگران روزمزد از هم جدا گشته‌ای که نه مالکیت و نه کنترلی دارند، ابزار اصلی تولید در جامعه‌اند. این ابزار تولید در دست طبقه‌ی سرمایه‌داری متمرکز شده است. کارگران مزدبگیری که تنها نیروی کار خود (ظرفیت کار کردن شان) را در اختیار دارند، به منظور زنده ماندن باید نیروی کار خود را به سرمایه بفروشند. نیروی کار به یک کالا تحت نظام سرمایه‌داری تبدیل می‌شود.

این کارگران مزدبگیری با وجود آنکه آغازگر حرکت آن ابزار تولید اجتماعی اند؛ اما در استخدام سرمایه‌اند و محصول آن کار اجتماعی و روند کار اجتماعی توسط طبقه‌ی سرمایه‌داری کنترل می‌شود. سرمایه، زندگی کارگر را تابع ایجاد ارزش و با هدف استخراج حداکثر کار اضافی (ارزش اضافی)، یعنی مقدار کار افزون و فراتر از زمان کار مندرج در حقوقشان (مربوط به آنچه که برای نیاز زندگی تولیدکنندگان-کارگر- و حفظ خود و خانواده و پرورش نسل جدیدی از کارگران روزمزد است) می‌کند.

مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی، همراه با دیگر مبارزات ناشی از تضادهای مختلف اجتماعی مشروط و آمیخته با تکامل تضاد اساسی سرمایه‌داری در مقیاس جهانی که اعمال نفوذ عمیقی در اقتصاد، جامعه و جهان دارد، است.

اجازه دهید چند نمونه از چگونگی تضاد طبقاتی و دیگر تضادهای اجتماعی که بخشی از ضرورت‌های جاری در مقابل سرمایه است را از نظر بگذرانیم:

یکی از نگرانی‌های عمده‌ی سرمایه‌ی تولیدی همواره سیار، ثبات اجتماعی (وجود یا عدم وجود ناآرامی‌های کارگری و دیگر گروه‌های اجتماع - همچون زنان- و اقشار تحت ستم و استثمار- م) است. فشار رقابت فوق‌العاده‌ای وجود دارد که سرمایه را تحریک می‌نماید که به خاطر جستجوی هزینه‌های تولیدی ارزان‌تر از مکزیک، به چین و یا ویتنام و

غیره حرکت کند؛ اما هزینه تنها محاسبه ی در نظر گرفته شده نیست؛ تصمیم‌گیری‌ها همچنین تحت تأثیر عوامل «ناآرامی‌های کارگری» و سازماندهی قرار دارد؛ و یا دولت نواستعماری که توسط امپریالیسم آمریکا بعد از دوره‌ی جنگ جهانی دوم ساخته و تقویت شد را در نظر بگیریم: یکی از عمل‌کردهای مهم آن (سیاست امپریالیسم آمریکا در کشورهای نومستعمره‌ی وابسته‌ی بعد از جنگ دوم جهانی- م) برای تسهیل نفوذ عمیق‌تر سرمایه، تحمیل شرایط نظم اجتماعی بوده و است. امروز در اروپای غربی شرایط چنین است که در آن ریاضت‌کشی اقتصادی (هلاکت اقتصادی- م) با در نظر گرفتن و حسابگری که شامل پیش‌بینی از پاسخ توده‌ای (مقاومت توده‌ای- م) است، به اجرا گذارده شده است. فلش‌بکی (رجوع به گذشته- م) به دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در ایالات‌متحده، الگوهای استخدای (اشتغال در صنعت- م) صنعت ایالات‌متحده، انتخاب مکان کارخانه‌ها و سیاست‌های اجتماعی شهری بسیار مشروط به تهدید (و واقعیت) قیام و شورش‌های توده‌های تحت ستم سیاه‌پوست، بود؛ بنابراین، تضاد طبقاتی و دیگر تضادهای اجتماعی بخشی از ضرورت‌های جاری است که سرمایه دائماً با آن مواجه است.

تخاصم بین پرولتاریا و بورژوازی یک شکل از حرکت تضاد اساسی است.

شکل دیگر حرکت تضاد اساسی سرمایه داری تخصص میان سازماندهی تولید در سطح هر یک از کارگاه‌ها، کارخانه، شرکت‌های (اینترپرایز- م) منفرد و واحد سرمایه با آنارشی (مرج و مرج- م) تولید در سطح جامعه به‌طور کلی، است.

هر سرمایه‌دار منفرداً به منظور جبران هزینه‌های سرمایه‌گذاری و افزایش سهم بازار، می‌کوشد کارائی تولید (مؤثر- م) را سازماندهی نماید؛ این در مورد بقیه سرمایه‌ها نیز صدق می‌کند؛ و برای این کار، سرمایه‌دار سازمان علمی و «مستبدانه» تولید را در زمینه‌های: تجزیه و تحلیل ورودی-

خروجی کارخانه (input-output analysis) یا ورودی-خروجی، منظور نوع تجزیه و تحلیل بخصوصی سرمایه‌دار در حسابداری هر شرکت و یا کارخانه است که طبق آن یک جدول دارای یک ردیف افقی و یک ستون عمودی برای هر یک از بخش اقتصادی معین، کشیده می‌شود. و در آن دو بخش یا دو کارخانه که تولید مشابه‌ای دارند از لحاظ مقدار کل ارزش محصول تهیه شده و کل ارزش خدمات ارائه شده به خاطر تولید آن محصول در طول مدت زمان معینی مقایسه می‌شوند. این چنین حسابرسی تحلیلی بر مبنای دو جفت - دو عدد از یک نوع کارخانه- بنیان شده است. جفت اول شامل معادله حسابداری برای یک صنعت معین می‌باشد که می‌گوید تمام آنچه از صنعت معین اول خارج شده است برابر است با مجموعه مقدار فروخته شده توسط صنعت اول به صنایع دیگر. معادله دوم چنین حسابداری همان چیز را برای صنعت دوم و غیره می‌گوید. در یک کلام چنین حسابداری سرمایه

دارانه ای در معادله اول رابطه بین آنچه رفته شده صنعت اول و آنچه توسط آن از صنایع دیگر وارد شده - همچون ارزش مواد خامی که خریده است و غیره - برای کل تولید محصول نهایی یا ارزش آنچه از آن خارج می شود و بقیه صنایع نیز برای دومین صنعت یا تمامی صنایع دیگر چنین می کند. - م) ، حسابداری دقیق، برنامه ریزی مطلوب، سرعت بالا، کشش مدت کار و نظارت و کنترل شدید کارگر، بر عهده می گیرد. این اتفاق در تمام سطوح سرمایه ی خصوصی از طریق شرکت های چند ملیتی معاصر (مثلا و المارت و سازمان زنجیره ای تولیدی اش را در نظر بگیرید) صورت می گیرد.

اما علی رغم آنکه چنان سازمان یافتگی که بر تولید عالی در سطح اینترپرایز (شرکت- م) وجود دارد، هیچ برنامه ی منظم مدون (سیستماتیک- م) و منطقی در سطح گسترده ی اجتماعی، نمی تواند وجود داشته باشد. این باید توضیح داده شود.

تحت نظام سرمایه داری، حجم عظیمی از محصولات که اساس مادی بازتولید اجتماعی جامعه را تشکیل می دهد به عنوان کالا تولید می شوند. به این مفهوم که آنها برای مبادله (برای سود) تولید می شوند. خریداران و فروشندگان (خریداران و فروشندگان سرمایه دار- م) این و یا آن نوع از کالا، چه ابزار تولیدی که ابتدا به ساکن در فرآیند تولید قرار داده شده است (بخشی از سرمایه ثابت- م) و چه ابزاری که مصرف می شود (ابزار مصرفی- م) ، آنچه به آنها داده شده است را می گیرند (مشغول مبادله کالا هستند- م) ؛ اما هیچ ارتباط اجتماعی مستقیم میان عوامل تولید وجود ندارد و تولید اجتماعی به عنوان یک کلیت اجتماعی هماهنگ نمی شود و نخواهد شد.

در بطن تولید کالایی سرمایه داری یک تناقض ساختاری وجود دارد که به طور مستمر باید حل و فصل شود. از یک طرف، هر تولیدکننده ای فعالیت های خود را مستقل از یکدیگر انجام می دهد. بسیاری از فرآیندهای مختلف کار که فعالیت های مولد جامعه را تشکیل می دهد به طور خصوصی سازمان یافته است. از سوی دیگر، این تولیدکنندگان منفرد متقابلاً وابسته به یکدیگرند و بخشی از یک تقسیم کلان تر اجتماعی کار می باشند. حال این سؤال پیش می آید که چگونه فعالیت های اقتصادی جامعه ی سرمایه داری هماهنگ می شود؟ چگونه تکه های مختلف به هم چسبانده (جفت- م) می شود؟

پاسخ این است که این پروسه کار خصوصی سازمان یافته در

ارتباط با یکدیگر و در یک تقسیم اجتماعی کار از طریق مبادله (اکسچنج-م) به هم پیوند می‌خورد و چسبانده می‌شوند. مبادله، تبادل کالاها است و کالاها در نسبت‌های معین مبادله می‌شوند: آن‌ها به قیمتی خریداری و فروخته می‌شوند که منعکس‌کننده‌ی زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن‌ها است. این قانون ارزش است؛ و مدت زمان نیروی کار اجتماعی تنظیم‌کننده‌ی قیمت‌ها و سودها است.

تلاش برای کسب سود، بر فرآیندهای کار که بطور خصوصی سازمان سازمان یافته اند (privately organized labor-م) غالب است. سود تعیین می‌کند چه چیز و چگونه تولید شود.

در واکنش به حرکت قیمت‌ها و سود، سرمایه به بخش‌های با سودآوری بالا نقل‌مکان می‌کند و از بخش‌های کم‌سودآور خارج می‌شود. اگر از یک سرمایه‌گذاری سود رضایت‌بخش حاصل نشود و یا اگر یک کالای خاص نتواند با قیمتی به فروش رسد که هزینه‌ی تولید آن را تأمین نماید، آنگاه سرمایه مجبور است راندمان (افیشنی-م) را افزایش دهد و یا خط تولید را تغییر دهد و وارد خط تولید دیگری شود. حرکت قیمت‌ها و سودها حرف اول و آخر برای «اطلاعاتی» که تصمیم‌گیری در مورد تولید بر اساس آن تحقق می‌یابد را می‌زنند. بازار به این طریق تنظیم می‌شود و سازمان‌دهی مجدد را دیکته می‌کند... و چنین است که صنعت خودروسازی، کارخانه‌های ناکارآمد (غیرکارآمد-م) را می‌بندد، ابزار و ماشین‌آلات در کارخانه و یا کارگاه را تعویض و به روز می‌کند و نیروی کار را کاهش می‌دهد؛ شرکت‌ها بلعیده می‌شود و کارگران مجبور به تغییر شغل می‌شوند. به این ترتیب تقسیم اجتماعی کار قالب‌بریزی و مجدداً قالب‌بریزی (بازساخته-م) می‌شود.

این مقررات، هرچند مرج‌گرایانه-آنارشیک‌گرایانه- و کور است. این است که شلیک کردن و به هدف نخوردن، بیش از حد زیاد و یا بیش از حد کم: یک فرآیند تیراندازی بیش از حد و کم حد سرمایه‌گذاری (a process of over-shooting and under-shooting of investment)، اینکه بازار آنچه که تولید می‌شود مصرف می‌کند یا نمی‌کند و اینکه آیا فرایند کار تحت فرمان این یا آن سرمایه‌دار در واقع مورد نیاز است و یا با استاندارد رقابتی یکی است یا نه، پس از وقوه و افعه، کشف می‌شود (آیا بازار مصرف‌کننده آنرا می‌خرد و بانه، تنها بعد

از اینکه وارد بازار شد مشخص می شود- م) . مارکس از نقش تنظیم بازار بر اساس کارکرد قانون ارزش می گوید: «مجموعه حرکت این بی نظمی، نظم آن است.»^۵ همان طور که انگلس آن را در تفسیر خود از دو نوع حرکت بیان کرد: «در تولید اجتماعی آنارشی حاکم است (حکم فرمایی می کند- م) .»

هر یک از تک سرمایه ها (سرمایه منفرد- م) به تولید و توسعه می پردازد، گویی که هیچ حدی (تأکید دوباره اینکه، گمانشان بر این است که خریداران و فروشندگان لازم وجود دارد) وجود ندارد. چرا؟ زیرا همان طور که مارکس در کتاب سرمایه توضیح می دهد، «توسعه تولید سرمایه داری این را به طور مداوم لازم می سازد که مقدار سرمایه در یک صنعت خاص را دائماً افزایش دهد... رقابت [هر سرمایه دار] را وادار می کند که دائماً سرمایه ی خود را، به منظور حفظ خویش، گسترش دهد...»^۶

تضاد اساسی سرمایه داری بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی از طریق این دو نوع حرکت: تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا و تضاد بین سازماندهی در واحد شرکت-تولیدی (organization in the unit of production-enterprise) و آنارشی در کلیت تولید جامعه، تکامل می یابد. هر کدام از این اشکال حرکت، اثرات خاص خود را دارد و در هم نفوذ کرده و بر هم اثر می گذارد.

اما به طریقی مدام تا زمانی که شیوه تولید سرمایه داری در مقیاس جهانی غالب است، این آنارشی تولید سرمایه داری است که تغییرات اساسی در حوزه ی مادی را فراهم و زمینه را برای مبارزه ی طبقاتی مهیا می کند. حرکت تحت اجبارات آنارشی است؛ روابط آنارشی گرایانه در میان تولیدکنندگان سرمایه داری تحت فرمان رقابت است؛ و شکل عمده ی حرکت تضاد اساسی است؛ و چنین درک پیش گزارده شده ای یک دستاورد مهم توسط باب آواکیان بود:

«این آنارشی تولید سرمایه داری است که در واقع، راننده و یا انگیزه نیروی محرکه این روند است، هر چند تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا بخشی جدایی ناپذیر از تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است. در حالی که استثمار نیروی کار وجهی است که از طریق ارزش

اضافی ایجاد و به تخصیص (تصرف) در می‌آید، این روابط آنارشی بین تولیدکنندگان سرمایه‌داری - و نه صرفاً وجود پرولتاریای فاقد مالکیت و یا تضاد طبقاتی - است که این تولیدکنندگان را به استثمار طبقه‌ی کارگر در مقیاس تاریخی فشرده‌تر و گسترده‌تری ترغیب می‌نماید. این نیروی محرکه‌ی آنارشی بیانگر این واقعیت است که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نماینده‌ی رشد کامل تولید کالایی و قانون ارزش است. اگر این مورد که این تولیدکنندگان کالای سرمایه‌داری از یکدیگر جدا نبودند و درعین‌حال توسط عملکرد قانون ارزش با هم مرتبط بودند با همان اجبار استثمار پرولتاریا روبرو نبودند؛ و در چنین صورتی تضاد طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا می‌توانست تخفیف یابد. این اجبار درونی سرمایه به گسترش است که در طول تاریخ بی‌سابقه‌ای قدرت تحرک (دینامیسم-م) این شیوه‌ی تولید را رقم می‌زند، فرآیندی که به طور مستمر روابط ارزش را دگرگون ساخته و منجر به بحران می‌شود.^۷

برای دستیابی به درک درستی از اولویت (تقدم-م) «نیروی محرکه‌ی آنارشی» که به طور گسترده‌تری در کتاب «آمریکا رو به زوال» تئوریزه گشته و به کار گرفته شده است و در آن نیروی محرکه‌ی سیستم امپریالیسم و انقلاب پرولتاریایی لنین به جلو گذارده شده و کاملتر شده است، رجوع کنید.^۸

با ظهور امپریالیسم، انباشتگی در چهارچوب کیفیتاً کلان‌تر یگانگی و یکپارچگی (اینترنشن-م) بازار سرمایه‌داری جهانی اساساً دیگر نه تابعی از مدار تجارت و پول بلکه جهانی‌سازی (اینترناسیونالیزیشن-م) کنونی سرمایه‌های مواد (تولید ارزش اضافی) است؛ و انباشتگی در چهارچوب تقسیم‌بندی سیاسی-جغرافیایی جهان (ژئولتیک-م) میان قدرت‌های بزرگ و تغییر روابط نیروی قدرت در میان این قدرت‌ها (حاکم-م) در اقتصاد جهانی و نظام جهانی مبتنی بر بنیاد دولت-ملت‌های محلی، به پیش می‌رود.

انباشت در عصر امپریالیست شدن سرمایه‌داری دارای ویژگی‌های

خاصی است. انباشت از طریق اشکال بسیار سیال و انعطافپذیر سرمایه مالی انحصاری شروع می‌شود؛ از طریق تقسیم جهان به تعداد انگشت‌شماری از قدرتهای سرمایه‌داری ثروتمند و ملل تحت ستم که در آن اکثریت بزرگی از بشریت زندگی می‌کند؛ و از طریق رقابت جغرافیایی- اقتصادی و جغرافیایی- سیاسی که در رقابت و مبارزه برای برتری جهانی میان دولتهای ملل امپریالیستی متمرکز شده است، ادامه می‌یابد.

رشد و توسعه‌ی تخاصم میان سرمایه‌های ملی امپریالیستی مختلف و مبارزه بر سر تقسیم سراسر جهان، عمدتاً به خاطر رشد کیفی تضاد بین سازماندهی در سطح شرکت (یا کارخانه- م) و آنارشی تولید اجتماعی است. این تخاصم (تضاد-م) به دو جنگ جهانی در قرن ۲۰ منتهی شد. در همان زمان، تضاد اساسی نیز از نظر طبقاتی آشکار می‌شود. تظاهر شکل‌های کلیدی تضاد اساسی عبارتند از: تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی، تضاد بین ملل تحت ستم و امپریالیسم و تضاد بین کشورهای سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی (که کشورهای سوسیالیستی هم اکنون دیگر وجود ندارند).

در طول یک دوره، این یا آن دیگری از این تضادها ممکن است عمده شود، به این مفهوم که این یا دیگری ممکن است بر رشد بقیه (تضادها- م) تأثیر بگذارد تا آنکه تحت تأثیر آنها قرار گیرد و در نتیجه در هر مرحله این یکی (تضاد عمده- م) برای اینکه چگونه تضاد اساسی توسعه یابد، تعیین‌کننده‌ترین است.

بطور نمونه از اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ تا اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰، تضاد عمده در سطح جهانی بین امپریالیسم و مبارزات آزادی‌بخش ملی در جهان سوم بود. طوفان‌های انقلاب، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را فرا گرفته بود. این تضاد ضرورت کیفیتا نوینی برای طبقات حاکمه‌ی امپریالیستی (و ارتجاع محلی) ایجاد نمود و انباشت سرمایه در مقیاس جهانی را تحت تأثیر قرار داده بود.

امپریالیسم آمریکا، به ویژه، در سطح گسترده در حال توسعه و استفاده از دکترین ضد شورش بود. مبارزه‌ی آزادی‌بخش ویتنام موجب تحمیل عقب‌نشینی‌های بزرگ در میدان جنگ شد؛ جنگ بخش عظیمی از نیروهای زمینی ایالات متحده را جذب نمود و

مخارج نظامی آمریکا را به طور کلان افزایش داد که به نوبه‌ی خود کاهش ارزش دلار (و استاندارد دلار- طلا) در سطح بین‌المللی را سبب شد. در طی همین دوره، ایالات متحده برنامه‌های کمک و پیشرفت در جنوب آمریکای لاتین را ترویج می‌داد، مانند برنامه‌ی «اتحاد برای پیشرفت» که هدف اصلی آن در کنار سرکوب، ایجاد ثبات شرایط اجتماعی و مقابله با پتانسیل برای انقلاب بود.

در هر زمان مشخص، ممکن است مبارزه‌ی طبقاتی در سطح محلی (یا در سطح ملی) و یا در سطح جهانی عمده شود؛ اما به‌طور کلی و در درازمدت، به مفهوم کلی تا زمانی که دیگر شیوه تولید سرمایه‌داری در سطح جهانی غالب نباشد، نیروی محرکه‌ی آنارشی نظام جهانی امپریالیستی همچنان عمده است و خواهد بود و شکل عمده حرکت تضاد اساسی است. این نیروی محرکه‌ی آنارشی، اساس دینامیک و تضادهای انباشت سرمایه‌داری در مقیاس جهانی است که تجلی مختلف آن از جمله نه فقط به تنهایی رقابت درون امپریالیستی و تغییرات مادی و اقتصادی-اجتماعی بلکه به طور فزاینده‌ی شرایط زندگی طبیعی-زیست‌محیطی است که: *صحنه‌ی و شالوده اصلی را برای دگرگونی جامعه و جهان مهیا می‌کند.*

و دگرگونی جامعه و جهان بر اساس واقعیت موجود به همان‌طریقی که است؛ و نه به آن صورتی که ما دوست داریم باشد، دقیقاً این نکته است:

تنها در قلمرو روبنا است که تضاد بین تولید اجتماعی شده و مالکیت خصوصی را می‌توان حل و فصل نمود. تنها از طریق مبارزه‌ی آگاهانه، انقلاب ساخته می‌شود و شکست قاطعانه‌ی بورژوازی (و تمام طبقات استثمارگر حاکم) و از بین بردن دستگاه کنترل و سرکوبش فراهم می‌شود. تنها از طریق مبارزه‌ی آگاهانه است که یک قدرت دولت انقلابی نوین که یک منطقه‌ی پایگاهی برای انقلاب جهانی است تأسیس می‌شود و بر این اساس ایجاد یک اقتصاد سوسیالیستی نوین که با توجه به دینامیک و اصول متفاوت در مقایسه با آنچه سرمایه‌داری (که قانون ارزش دیگر فرماندهی نمی‌کند) انجام می‌دهد و پیشبرد آن حول یک مبارزه‌ی همه‌جانبه برای تغییر جامعه و افکار مردم امکان‌پذیر است.

تنها از طریق انقلاب آگاهانه و بر اساس یک رویکرد علمی برای درک و تغییر جهان است که تضاد اساسی عصر بورژوازی را می‌توان حل و فصل نمود.

مأموریت تاریخی پرولتاریا عبارت است از برانداختن سرمایه‌داری، برای پایان دادن به تمامی استثمار و ستم و برای غلبه بر تقسیم جامعه‌ی بشری به طبقات؛ و برای ایجاد جامعه‌ی جهانی بشریت است.

II. امتناع از درک ماهیت انباشت سرمایه‌داری- یا چرا «سرمایه‌دار، سرمایه‌ی تشخیص‌یافته است»

تشخیص «نیروی محرکه‌ی آنارشی» به عنوان شکل عمده حرکت تضاد اساسی باعث انتقاد و در مواردی، حملات تند و تیزی از جانب برخی از درون جنبش کمونیستی بین‌المللی را به همراه داشته است.

یکی از خطوط چنان انتقادات به این طریق طرح گشته است: از آنجایی که الف): از آنجا که «تلاش بی‌وقفه برای کسب مازاد بیشتر (سود-م)» در ذات سرمایه است؛ و از آنجاکه ب): این مازاد بر استثمار کار مزدی قرار دارد؛ و پ): این استثمار مقاومت استثمارشوندگان را بر می‌انگیزد، بنابراین نتیجه می‌گیرد که تخاصم و مبارزه‌ی طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی در سطحی عمیق‌تری در مقایسه با عزم آنارشیکی تاثیر گذارنده متقابل میان سرمایه‌های مختلف، بر حرکت و رشد تضاد اساسی قرار دارد و تاثیر عمده ای می‌گذارد.

به نظر می‌رسد منطقی در این استدلال وجود دارد؛ اما مشکل این استدلال دقیقاً این است که: بسیار سطحی است؛ و به همین دلیل این سؤال مطرح می‌شود: که چرا سرمایه باید «دائماً» انباشت کند؟ آیا صرفاً به خاطر این است که پرولتاریا برای استثمار (و فرصت‌هایی برای استثمار) وجود دارد؟ من به این نکته به زودی باز می‌گردم.

هر چند در حال حاضر برخی از منتقدان با اینکه به نقش و نیروی رقابت اذعان دارند اما نقش آن را درجه دوم (ثانویه-م) می‌دانند و رقابت را در جوهر عمیق‌تر سرمایه‌داری، در رابطه با کار-سرمایه به عنوان یک چیز «خارجی» تفسیر می‌کنند.

برخی از آنان برای جا انداختن ایده‌شان به نقل‌قول مارکس از جلد اول کتاب سرمایه که در آن او به «قوانین اجباری رقابت» اشاره نمود استناد می‌کنند؛ اما مارکس در همان‌جا همچنین می‌گوید که «تجزیه و تحلیل علمی از رقابت قبل از آنکه یک درک از ماهیت درونی سرمایه داشته باشیم، غیر ممکن است.»^۹ و اعتراض می‌کنند که آنارشی سرمایه‌داری در نهایت ریشه در خصلت استثمارگرانه ی سرمایه‌داری دارد؛ حتی برخی از این منتقدین این نظریه را به انگلس نسبت می‌دهند.

اما انگلس آنارشی تولید سرمایه‌داری را بر پایه‌ی استثمار کار مزدی و به همین طریق بر پایه احتساب کار اضافی قرار نمی‌دهد، بلکه در دینامیک خاصی از تولید کالایی سرمایه‌داری قرار می‌دهد. اجازه دهید به بررسی آنچه که او در واقع می‌گوید پردازیم:

«شیوه تولید سرمایه‌داری راه خود را در جامعه‌ی تولیدکنندگان کالا و هر یک از تولیدکنندگان باز می‌کند، تولیدکنندگان منفردی که ارتباط اجتماعی‌شان مبادله‌ی محصولشان است؛ اما هر جامعه بر اساس تولید کالایی دارای این ویژگی است: که تولیدکنندگان کنترل بر روابط متقابل اجتماعی خود را از دست داده‌اند... هیچ‌یک از آنان نمی‌دانند که آیا محصولش مورد تقاضای (دیمند- م) واقعی قرار خواهد گرفت، آیا او قادر خواهد بود به خوبی هزینه‌های تولیدش را به دست آورد و یا حتی هرگز کالای خود را می‌تواند بفروش رساند. آنارشی در تولید اجتماعی حکم‌فرمایی می‌کند.»^{۱۰}

خصلت کلی تولید کالایی که انگلس با دقت به آن اشاره می‌کند با توسعه‌ی سرمایه‌داری جهش کیفی یافت. از یک طرف، تولید کالایی با تبدیل کامل ابزار تولید به پول (with the full monetization of the means of production) و تغییر نیروی کار به کالا عمومیت می‌یابد. و از سوی دیگر، تولید کالایی سرمایه‌داری بر اساس مقیاس بی‌سابقه‌ای تولید می‌شود؛ توسعه و پیشرفت‌های مستمر در فن‌آوری؛ شبکه‌ی متراکم درهم تنیده شده ی روابط متقابل میان

تولیدکنندگان که در حال حاضر جهانی گشته؛ و سازماندهی «علمی» و «عقلانی» در سطح هر یک از واحدهای منفرد سرمایه‌داری به اجرا در می‌آید؛ و با این حال طبق تعبیر(گفته ی - م) انگلس، «پیوند اجتماعی» میان هر یک از تولیدکنندگان منفرد، طبق تعبیر انگلس، کماکان تبادل محصولات است، که تنها هم اکنون (با جهانی شدن سرمایه‌داری- م) تولید برای مبادله به شدت اجتماعی شده است.

در مورد آن استدلالی که گویا مارکس نقش درجه دومی به رقابت در رابطه با «ماهیت درونی سرمایه» می‌دهد، ما باید جنبه مهم متد مارکس در کتاب سرمایه را در نظر داشته باشیم. در مجلد ۱ از این نوشتجات، مارکس به طور علمی به عمق آن نفوذ می‌کند و ماهیت اساسی سرمایه‌داری را شناسایی می‌نماید، به وجه‌تمایز میان سرمایه‌داری از دیگر اشکال ثروت پرداخته و آنرا از روابط درونی بسیاری از سرمایه‌ها تجرید می‌کند.

سرمایه‌داری یک رابطه‌ی اجتماعی و فرآیندی است که ماهیتش سلطه‌ی بیگانه بر نیروی کار، تخاصم منافع و بازتولید و گسترش بازتولید آن رابطه، بنا گشته است. اساسی‌ترین قانون شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، قانون ارزش و تولید ارزش اضافی است. مهم‌ترین رابطه‌ی تولید سرمایه‌داری رابطه‌ی سرمایه با کار است؛ و استثمار کار مزدی اساس ایجاد و تصاحب ارزش اضافی است.

این از نظر علمی تصدیق شده است؛ اما منتقدان آنچنان می‌خواهند آناارشی را بر اساس استثمار کار مزدی توضیح دهند، بطوریکه استثمار شالوده قلمداد شود. این برخورد علمی با مسائل نیست. چنین رویکردی از واقعیت و تضاد اساسی با تمام پیچیدگی آن و «حرکت واقعی سرمایه‌داری»، حرکت نکرده بلکه نقطه عزیمتش از یک دیدگاه تقلیل‌گرایانه‌ی واقعیت، و تحریف واقعیت در خدمت به روایت تقدم مبارزه‌ی طبقاتی است.

که ما را به این سؤال باز می‌گرداند: چه چیزی باعث رانش استثمار کار مزدی می‌شود؟ و یا می‌توانیم سؤال را به صورت متفاوتی طرح کنیم: آیا اجباری به استثمار کار مزدی بر پایه گسترده‌تر و سرمایه‌ی-مشتاق تر وجود دارد؟ پاسخ چنین

است، بله، چنین اجباری وجود دارد و آن از رقابت ناشی می‌شود.

سرمایه برای بقا تحت فشار دائم برای گسترش یافتن است. به منظور زنده ماندن، باید رشد کند: سرمایه فقط زمانی می‌تواند به حیات ادامه دهد و وجود داشته باشد که سرمایه‌ی بیشتری انباشت شود. در سطح کنکرت، «سرمایه به طور عام» وجود دارد، و فقط چنانچه بسیاری از سرمایه‌ها در رقابت با یکدیگرند می‌تواند وجود داشته باشد، دقیقاً به خاطر آنکه سرمایه‌داری بر پایه مالکیت خصوصی بنا گشته است. مارکس چنین توضیح می‌دهد:

«رقابت باعث می‌شود که قوانین در همه جا حاضر (پرنفوذ- م) تولید سرمایه‌داری به عنوان قوانین اجباری خارجی از سوی هر یک از سرمایه داران منفرد احساس شود. رقابت، او را به منظور حفظ سرمایه مجبور می‌کند سرمایه‌ی خود را دائماً گسترش دهد؛ اما نمی‌تواند آن را گسترش دهد، مگر از طریق انباشت فزاینده (تصادفی- م).»¹⁾

رقابت، همان‌طور که مارکس آن را رقابت و «نبرد رقابت» توصیف می‌کند، هر یک از تک‌سرمایه‌ها را مجبور به کاهش قیمت هزینه‌های تولید می‌سازد. این کار به طور عمده با بالا بردن بهره‌وری کار و گسترش میزان تولید و دستیابی به آنچه که به «مقیاس صرفه‌جویی» (کاهش هزینه در هر واحد بازدهی- تولید) از طریق مکانیزه کردن و نوآوری در فن‌آوری اطلاق می‌شود؛ و همچنین نوآوری سازماندهی قابل حصول است.

دگرگونی فن‌آوری و سازمانی تولید، سرمایه‌ی بیشتری را طلب می‌کند که این به‌نوبه‌ی خود نیاز به گسترش انبوه ارزش اضافی دارد که از آن منابع مالی سرمایه‌گذاری تأمین شود، در نتیجه بر ارزش اضافی سوار شده، آن را کنترل کرده و می‌راند. نیاز برای انباشت به طور فزاینده‌ای از طریق وام سرمایه‌داری و سیستم‌های اعتباری تأمین می‌شود که سرمایه را قادر به تأمین مالی سرمایه‌گذاری نوین و حرکت به خطوط جدید تولید می‌سازد، اما این نیز بیش از حد بر روی گسترش مخزن ارزش اضافی استوار است؛ به عبارت دیگر، سرمایه در اشکال مختلف

آن، نیروی محرکه‌ی گسترش برای افزایش انباشت سرمایه وجود دارد. همه‌ی آن‌ها با رقابت ارتباط تنگاتنگی دارند.

اولین کسانی (سرمایه‌داران منفرد- م) که به سوی نوآوری گام برمی‌دارند قادرند از مزیت موقت (سود اضافی) استفاده کنند، درحالی‌که کسانی که چنان کاری نمی‌کنند و هم‌رنگ نمی‌شوند سهم بازار و موقعیت با کل گروه (سرمایه‌داران دیگر- م) بودن را از دست می‌دهند. نگاهی به صنعت خودروسازی ایالاتمتحده از اواخر ۱۹۷۰ به بعد در مقایسه با تولیدکنندگان خلاق‌تر خودروسازی ژاپن بیندازید. سرمایه‌داری ژاپن پیشگام روش کارآمدتر تولید بود که در نهایت تعمیم و همه‌گیر شد. این انحصار «سه بزرگ» تولیدکنندگان خودرو (به‌طور خاص در بازار ایالاتمتحده) را شکست و آن‌ها را مجبور به پذیرش و استفاده از تکنولوژی صرفه‌جویی در نیروی کار نمود.

«قوانین اجباری رقابت» بر هر یک از سرمایه‌داران الزام: «گسترش یاب یا بمیر» را تحمیل می‌کند. تعاملی متقابل، سرمایه‌های خصوصی را وادار به تکامل (رولوشن‌بازینگ- م) نیروهای مولده به مباحثه ضرورت داخلی و حفظ موقعیت خود، می‌نماید. دینامیسم (پویایی- م) سرمایه‌داری به همین علت است. به این دلیل است که سرمایه‌داران به سادگی نمی‌توانند استثمرار کنند و سپس ثروتشان را مصرف کنند، البته در صورتی که بخواهند سرمایه‌دار باقی بمانند. زیرا طبق عبارت به‌یادمانندی و عمیقاً علمی مارکس چیزی عمیق‌تر در کار است: «به عنوان یک سرمایه‌دار، او تنها سرمایه‌ی تشخیص‌یافته است.»^{۱۲}

به این دلیل است که سرمایه‌داری نیز یک موقعیت تعادل پایدار را به دست نمی‌آورد. همان‌طور که قبلاً توضیح داده شده، از طریق تأثیر متقابل رقابت کور هر یک از سرمایه‌های منفرد است که قواعد (نُرم- م) تولید اجتماعی (بهره‌وری و غیره) بنا می‌شود و سرمایه را به تخصیص در این یا آن بخش (در پاسخ به علامت‌های قیمت و سود) می‌کشاند. اگر سرمایه‌های خاصی بخواهند رقابت جو باقی بمانند، این قواعد تولیدی به‌نوبه‌ی خود باید اطاعت شوند.

اما تک‌سرمایه‌ها به طور ناموزونی رشد می‌کند و یکی از دیگری پیشی می‌گیرد. خطوط جدید تولید باز می‌شود، تنها به

خاطر اینکه بلعیده و حذف شود. سرمایه‌گذاری‌های نوین شکل می‌گیرد و قدیمی‌ها بر اساس سهم‌بری از ارزش اضافی اجتماعاً تولیدشده در سراسر جامعه از هم جدا و تفکیک می‌شوند؛ و سلسله‌مراتب رقابتی نوینی تأسیس می‌شود. فن‌آوری‌های جدید خلق می‌شود؛ و این در را به روی عرصه‌ی‌های نوینی از سرمایه‌گذاری باز می‌کند؛ فن‌آوری‌ها (تکنولوژی-م) تبدیل به میدان نبرد می‌شود که حول آن سرمایه‌های نوین به وجود می‌آیند، از هم جدا (اسپلت اپارت- منشعب- م) می‌شوند و یا فرو می‌پاشد. در همین ارتباط در مورد جابه‌جایی‌هایی که در صنایع کامپیوتر و فن‌آوری سطح بالای جهانی صورت می‌گیرد فکر کنید.

انباشت سرمایه یک فرآیند دینامیک و مخل (ویران‌کننده- م) توسعه یابی و تعدیل دهنده (تنظیم دهنده- م) و بحران است.

باز هم در مورد رقابت

مارکس در گروندریسه توضیح می‌دهد که رقابت «مجری» (به اجرا درآورنده- م) قوانین انباشت است: «رقابت، این نیروی محرکه‌ی ضروری اقتصاد بورژوایی به طورعام، قوانین آن را ایجاد نمی‌کند، بلکه مجری آن‌ها است.»^{۱۳}

نقش این مجری چیست؟ رقابت، سرمایه‌های موجود را مجبور به تراکم‌گرایی فزاینده (ظرفیت تولیدی جدید، گسترش مقیاس تولید) و تمرکزگرایی فزاینده (ادغام‌ها، تصاحب‌ها و غیره) می‌سازد. رقابت، تولید اجتماعی را وادار به افزایش مکانیزه کردن (مکانیزاسیون- م)، تخصصی نمودن و پیچیدگی می‌نماید و ترکیب آلی سرمایه (سرمایه‌گذاری بیشتر در ماشین‌آلات، مواد اولیه و غیره نسبت به کار زنده) که زمینه‌ساز کاهش نرخ سود است را افزایش می‌دهد. قوانین انباشت که به وسیله‌ی رقابت هدایت می‌شود یک «ارتش ذخیره نیروی کار» (که یکی از اجزای مهم آن، کارگران بیکار شده توسط مکانیزه کردن، است) بوجود می‌آورد.

رقابت شامل حرکت سرمایه از یک حوزه به دیگری، در جستجوی سود بیشتر را می‌باشد؛ رقابت شامل، رقابت جویی برای بدست آوردن سهم بیشتر بازار است؛ و همچنین رقابت شامل تغییرات فنی که شرایط تولید را دگرگون می‌نماید، می‌باشد.

نتیجه اینکه، سرمایه ضرورتاً زمانی که سرمایه‌های بسیاری

در رقابت‌اند موجود است و رقابت تأثیرات تعیین‌کننده دارد.

رقابت ریشه در ماهیت خصوصی سرمایه دارد: ریشه در آن فرآیندهای مجزای سازمان‌یافته خصوصی کار که بر گرد تولید سود (ارزش اضافی) سازمان یافته دارد، اما به طور عینی با یکدیگر و با دیگر فرآیندهای سازمان‌یافته خصوصی کار در پیوند هستند. رقابت و خصوصی‌گری ریشه در وجود مکان‌های مستقل انباشت و مراکز مجزای تصمیم‌گیری در مورد آنچه که در واقع یک صورتبندی در هم تنیده و ادغام اقتصاد است، دارد؛ جایی که تولید برای بازار ناشناس تولید می‌گردد.

دینامیک سرمایه‌داری از تغییرات فنی (فناوری-م) مندرج در فرآیندهای رقابتی ناشی می‌شود. این واقعیت انباشت سرمایه است.

منتقدان ما در موقعیت تنگاتنگی قرار دارند. آن‌ها به ناچار باید با اتکا به استدلال دیگری سوای تجلی دینامیسم سرمایه‌داری که ناشی از جبر «گسترش یاب یا بمیر» که رقابت بر سرمایه تحمیل می‌کند، توضیح دهند. آن‌ها باید این دینامیسم را از طرق دیگری به منظور اینکه تضاد طبقاتی را به عنوان شکل عمده‌ی حرکت جا بیندازند، توضیح دهند. به همین منظور آن‌ها استدلال دیگری را پیش کشیده و می‌گویند که گویا: مقاومت کارگران در واقع سرچشمه (علت-م) نوآوری و مکانیزاسیون است. بر پایه‌ی چنین برهانی، سرمایه‌دار برای بیکار کردن کارگران، پایین آوردن دستمزدها و یا برای کنترل بهتر نیروی کار سرکش اقدام به سرمایه‌گذاری می‌کند. بر پایه‌ی چنین استدلالی، اجباری برای رویکرد رقابت جویانه موجود نیست، بلکه انتخاب آگاهانه‌ی تکنیکی (استفاده از فن آوری-م) و یا استراتژی آگاهانه برای کنترل و بازداشتن نیروی کار از مقاومت وجود دارد.

اجازه دهید برای روشن شدن برخی از مشکلات چنین استدلالی به مثال صنعت خودروسازی ژاپن رجوع کنیم. تطبیق تولید «به موقع»، ایجاد تیم‌های کاری «مسئول»، کاهش موجودهای نگه‌داشته‌شده (inventories) در هر شرکت (به منظور کاهش هزینه) و ماشینیزه کردن (robotification-روباتیفیکیشن- استفاده از آدم ماشینی-م) گسترده توسط سرمایه‌ی ژاپن یک تغییر و تحول مهم در تولید مدرن را

تشکیل می‌دهد؛ اما ارائه‌ی استدلالی که گویا این ضرورت برای پیشگیری و یا قطع مقاومت کارگران فرماندهی می‌شود، بی‌معنی است؛ زیرا آنچه که اتفاق افتاد، این بود که پرولتاریای ژاپن در آن زمان نسبتاً مطیع بود.

در واقع آنچه در دوره سال‌های ۱۹۷۰ تا اواسط ۱۹۸۰ به وقوع پیوست، تشدید رقابت و رقابتگری جغرافیایی- اقتصادی در بلوک امپریالیستی غرب بود. در همان دوران امپریالیسم ژاپن و همچنین امپریالیسم آلمان، در حال تاخت‌وتاز رقابت جویانه به بهای پرداخت هزینه‌ی توسط سرمایه‌ی امپریالیستی آمریکا بودند، درحالی‌که حتی چنان رقابتی تابع و مشروط به رقابت جهانی استراتژیک تعیین‌کننده در آن زمان: بین بلوک تحت رهبری آمریکا و بلوک امپریالیستی اتحاد جماهیر شوروی آن زمان برای برتری در جهان بود.

این قطعاً درست است که جنبه‌ی مهم «عقلانی کردن» (رشینالیزیشن- م) تولید، سازماندهی « شبکه های زنجیری عرضه» و اشکال «عقد قرارداد مقاطعه‌کارانه فرعی»، استفاده از فن‌آوری اطلاعاتی و غیره به نقش کنترل‌کننده و تحت‌نظم درآوردن کارگران خدمت می‌کند؛ اما این چیزی نیست که به طور بنیادین نوآوری را به تحرک وادار می‌سازد.

دینامیک (نیروی محرکه جنب و جوش- م) سرمایه‌داری این نیست که در آن سرمایه‌دار به میل خویش برای به حداکثر رساندن کار اضافی در کسب سود، تلاش می‌کند. دینامیک سرمایه‌داری این نیست که سرمایه‌دار از آزادی سرمایه‌گذاری نمودن و یا نمودن برخوردار باشد و از عامل محدودکننده‌ی مقاومت کارگر بهره برد. اگر چنین بود، حرکت «منطقی» سرمایه، اتحاد با یکدیگر، برای سرمایه‌گذاری و مقدار سطح خاصی از تولید به توافق می‌رسیدند، نرخ سود را عادی می‌کردند و به سازش و صلح اجتماعی می‌رسیدند؛ اما چنین اتفاقی نمی‌افتد، چرا که اجبار به سرمایه‌گذاری، گسترش‌یابی و غلبه (تسلط- م) بر سهم بازار... با خطر دردآور نابودی، وجود دارد.

به بینش مهم آواکیان که در بالا نقل کردیم رجوع کنیم: «اگر چنین موردی که این تولیدکنندگان کالای سرمایه‌داری از یکدیگر جدا نبودند و در عین حال توسط عملکرد قانون ارزش

با هم مرتبط بودند و با چنان اجبارات استثمار پرولتاریا روبرو نبودند، وجود داشت؛ در چنین صورتی تضاد طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا می‌توانست تخفیف یابد.» سرمایه‌دار تحت تسلط «قوانین اجباری رقابت» است. سرمایه‌دار مجبور به کاستن هزینه است و در عین حال سرمایه‌دار به عنوان ابزاری برای پیشرفت‌های فنی (technical progress - پیشرفتهای فن آوری- م) عمل می‌کند. به عنوان «سرمایه‌دار، او تنها سرمایه‌ی تشخیص یافته است.»

III. نیروی محرکه‌ی آنارشی، جهانی که توسط سرمایه‌داری آفریده و غارت شده است

انکار «نیروی محرکه‌ی آنارشی» به عنوان شکل عمده‌ی حرکت سرمایه توسط منتقدان، آنان را از درک عمیق و فراگیرنده‌ی روند‌های عمده در جهان و صحنه‌ای که مبارزه برای انقلاب کمونیستی باید بر روی آن جریان یافته و هدایت شود، غیرممکن می‌سازد. «روایت» (The "narrative") مبارزه‌ی طبقاتی و مقاومت کارگران نه تنها چالش‌های بزرگ و بی‌سابقه‌ای در مقابل این انقلاب کمونیستی را، بلکه همچنین پتانسیل کلان برای مبارزه‌ی انقلابی را تیره و مبهم می‌سازد. این چیزی است که می‌خواهم توضیح داده و به کاوش آن بپردازم.

الف. بحران‌های زیست‌محیطی

آزمایشگاه تحقیقاتی سیستم‌های زمینی هاوایی در تاریخ ۹ می ۲۰۱۳ ثبت نمود که سطح گازکربنیک (دی‌اکسیدکربن- CO₂) در جو زمین به ۴۰۰ بخش در میلیون رسیده است. آخرین باری که زمین چنان حدی از گازکربنیک به خود دیده بود حدود سه میلیون سال پیش بود، زمانی که هیچ اثری از زندگی بشریت در این سیاره وجود نداشت. علم آب‌وهواشناسی تصدیق نموده است که افزایش دمای کره‌ی زمین فراتر از دو درجه‌ی سانتی‌گراد بالاتر از سطوح قبل از صنعتی شدن می‌تواند به تغییرات آب‌وهوایی غیرقابل‌برگشت و مخرب منجر شود.

شروع انقلاب صنعتی سرمایه‌داری در سال‌های ۱۷۰۰، جهش آن به مرحله امپریالیسم در اواخر قرن ۱۹ و از اواسط قرن ۲۰ تا امروز، فشار (استرس- م) بر محیط‌زیست شتاب فزاینده‌ای به خود گرفته است و زیست‌محیطی را با یک اوضاع فوق‌العاده

نگران‌کننده‌ی وخیم (اورژانس- م) روبرو ساخته است.^{۱۴}

در حال حاضر چنان اثرات مخربی همچون: رویدادهای شدید آب‌وهوا (سیل‌های بی‌سابقه، طوفان- سایکولونز و توفان یا تایفون)، خشکسالی، بیابان‌زایی، ذوب یخ قطب شمال به پایین‌ترین سطح آن، در کنار ما است. با وجود آن که امپریالیستها به سرمایه‌گذاری سرسام‌آور در سوخت‌های فسیلی (نفت) ادامه می‌دهند، سهم روزافزونی را برای به اصطلاح ذخایر «غیرمتعارف» نفت و گاز (زیر آب، در پایین‌ترین عمق سواحل، ماسه‌ی تار، نفت خام سنگین و شیل نفتی و غیره) اختصاص می‌دهد. مذاکرات جهانی آب‌وهوا «کپنهاگ ۲۰۱۰» که یکی از قابل‌توجه‌ترین نشست‌ها بین قدرت‌های بزرگ امپریالیستی بود به هیچ جا نرسید و دست‌آوردی نداشت.

از یک سو، نفت اساس عملکرد سودآورنده‌ی کل سیستم امپریالیستی را تشکیل می‌دهد: در آمریکا از بین ۱۰ شرکت بزرگ ۶ تای آن و از بین ۱۰ تا از بزرگترین شرکت در جهان ۸ تای آن جزء صنعت خودرو و شرکت‌های نفت است. از سوی دیگر، نفت نقش مرکزی در رقابت داخلی امپریالیستی را ایفا می‌کند. شرکت‌های سرمایه‌داری بزرگ و قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری که شامل امپریالیسم آمریکا، چین، کشورهای اتحادیه‌ی اروپا، روسیه، ژاپن و دیگران برای کنترل بر مناطق همچون قطب شمال، اقیانوس اطلس جنوبی و جاهای دیگر که در آن منابع جدید سوخت فسیلی وجود دارد، در حال رقابت هستند.

رقابت میان قدرت‌های بزرگ برای کنترل تولید، پالایش، حمل‌ونقل و بازاریابی نفت در واقع رقابت برای کنترل بر کلیت اقتصاد جهان است. ارتش امپریالیسم آمریکا برای حفظ و گسترش امپراتوری، جنگ‌های نواستعماری را برپانمودن و حفظ برتری جهانی‌اش، وابسته به نفت است؛ و در حال حاضر، یکی از مزایای رقابتی جهانی امپریالیسم آمریکا را دقیقاً قابلیت در حال رشد سوخت فسیلی‌اش تشکیل می‌دهد: چنانچه در سال ۲۰۱۲، ایالات‌متحده بزرگترین رقم افزایش تولید نفت در جهان و ظرف مدت یک سال (۲۰۱۲) بزرگترین رقم افزایش تولید نفت در تاریخ آمریکا را به خود اختصاص داده است.

هیچیک از آنچه که در حوزه انرژی اتفاق می‌افتد (و اتفاق

نمی‌افتد) خارج از چارچوب حرکت برای سود و رقابت شدید و جنگ در سطوح شرکتی، محلی، ملیتی-دولتی (کشوری) اقتصاد جهانی و سیستم امپریالیستی کشورهای مختلف قابل درک نیست.

برجسته‌ترین ویژگی مذاکرات اخیر بر سر آب‌وهوا بیانگر این واقعیت است که در میان «قدرت‌های بزرگ» آنچنان رقابت شدید منطقه‌ای وجود دارد که از یک سو، مایل و قادر به هر گونه حرکت اساسی به دور از وابستگی به سوخت‌های فسیلی نشده‌اند؛ و از سوی دیگر، تأکید و پافشاری بر سازگاری (تطبیق-م) با تغییرات آب‌وهوایی را به جعبه ابزار کسب موقعیت ممتاز در رقابت (که اروپایی‌ها و چینی‌ها، به عنوان مثال، از مزیت در برخی از فن‌آوری‌های انرژی تجدیدپذیر برخوردار هستند) مبدل ساخته‌اند.

مسئله فقط بر سر سوخت و انرژی نیست: قدرت‌های بزرگ به رقابت‌های حاد جهانی برای دستیابی به مواد معدنی و خام سیاره کره زمین مشغول‌اند. این یک تلاش برای غارت بی‌پروا از منابع زمین و یا همان‌گونه که یکی از محققان مترقی آن را «رقابت برای آنچه باقی مانده است» می‌نامد، می‌باشد.

عروج چین به عنوان دومین اقتصاد بزرگ سرمایه‌داری در جهان، نیاز برای منابع و نفوذ بین‌المللی در حال رشدش، آن را به یک عامل بزرگ در معادله‌ی زیست‌محیطی تبدیل کرده است. رشد آن توسط سرازیر شدن سرمایه‌گذاری‌های کلان ظرف بیش از ۲۰ سال گذشته تقویت شده و چنان رشدی اگر نه به طور عمده ولی منبع رشد دینامیسم اقتصاد جهانی بوده است؛ و در حال حاضر چین بزرگترین شیوع‌دهنده‌ی گازکربنیک (carbon dioxide-دی‌اکسیدکربن) است.

خطر واقعی این تغییرات آب‌وهوایی غیرقابل‌توقف سیاره‌ی زمین بخشی از یک بحران محیط‌زیست کلانتر است. این سیاره نه تنها در یک مسیر به سمت انقراض عظیم انواع موجودات زنده (گونه‌ها) گام برمی‌دارد، بلکه همچنین با فروپاشی اکوسیستم به ویژه جنگل‌های انبوه و صخره‌های مرجانی روبرو است، تهدیدی که اثرات مضاعف و مرتبط با هم در اکوسیستم جهانی زمین به عنوان یک کلیت دارد. این امکان واقعی که کره‌ی زمین به یک نوع سیاره‌ی بسیار متفاوت دگرگون و تبدیل شود

وجود دارد... سیاره‌ای که به طور بالقوه می‌تواند وجود انسان را تهدید نماید. هیچ‌کس نمی‌تواند مسیر دقیق و نتایج آنچه وقوع می‌یابد را پیش‌بینی کند؛ اما این مسیری است که ما (بشریت) و سیاره‌ی زمین با آن روبرو هستیم.

چرا جنگل‌های استوایی توسط عملیات کندن کُنده درختواره و تبدیل آن به چوب نابود می‌شوند؟ چرا خاک زمین توسط بنگاه‌های کشاورزی در معرض انحطاط و خشک شدن قرار داد؛ و آب اقیانوس‌ها اسیدی گشته است؟ چرا طبیعت به «گودالی» برای دفن زباله‌های سمی تبدیل شده؟ به خاطر آنکه سرمایه‌داری-امپریالیسم با سرمایه‌گذاری، معاملات قماربازانه، مبادله و با پرسه‌زنی (گشتن-م) در جهان، طبیعت را به عنوان یک /نبار برداشت بی‌حد و حصر برای خدمت به تولید دائمی فزاینده برای کسب سود می‌بینند.

گسترش کوتاه مدت انباشت به عنوان ضرورت در درآمدت پیامدهای زیست‌محیطی در پی دارد، اما این چنین چیزی «نتیجه» فوری نبرد رقابت جویانه نیستند. تلاش تک‌واحدهای سرمایه‌داری برای به حداقل رساندن هزینه‌ها به خاطر باقی ماندن در عرصه‌ی رقابتی، محاسبه با دقت بسیار بالا (سازمان‌دهی در سطح کارخانه‌ی تولیدی) انجام می‌شود؛ اما اثرات فعالیت‌های تولیدی، مانند آلودگی در خارج از حوزه محاسبه اقتصادی این واحد مالکیت‌های خصوصی قرار می‌گیرد و در دفتر سود و زیان آنان «ثبت نمی‌شود». این هزینه‌های اجتماعی و زیست‌محیطی «یک موجودیت خارجی» به شمار می‌رود: یعنی که بار فشار آن به شانه‌ی جامعه و این سیاره منتقل و به آینده (آنا‌رشی در سطح جامعه و سیاره‌ای) ارجاع داده می‌شود.

در کشورهای تحت ستم اثرات فاجعه‌بار گلوبالیزاسیون (جهانی‌شدن سرمایه-م) زیست‌محیطی به مراتب کلان‌تر و بیشتر بوده است، اما عامل ایجاد نامتناسب آن (به فراخور سطح نفوذشان در کشورهای تحت ستم-م) کشورهای امپریالیستی می‌باشند. بین سال‌های ۱۹۶۱ و ۲۰۰۰، کشور های ثروتمند عامل تخریب بیش از ۴۰ درصد از زیست محیطی در سراسر جهان بودند درحالی‌که تنها ۳ درصد از هزینه‌های تغییر اکوسیستم را متقبل شده‌اند.^{۱۵}

هنگامی که شرکت‌های سرمایه‌داری درختان جنگل‌های انبوه و پرباران (rainforest) در اندونزی را برای فروش چوب می‌برد و به جای آن درختان نخل برای تولید سوخت‌های زیستی (بایو-فیول) از روغن نخل می‌کارد، که این یک بخش مولد گاز بسیار خطرناک از اقتصاد جهانی که بازتاب رقابت شدید بین شرکت‌های انرژی جهانی و بازارهای مواد غذایی می‌باشد، کربن (گازکربنیک-م) آزاد شده در اتمسفر که نابودی زیستگاه ببر سوماترایی را به همراه دارد در محاسبات سود و زیان این سرمایه‌ها نمی‌گنجد.

حال اگر کسی می‌خواهد استدلال کند که بحران زیست‌محیطی اساساً ناشی از تضاد طبقاتی است و گویا این بحران محصول مقاومت توده ای کارگران، دهقان و یا تلاش برای دستیابی به فن‌آوری نیروی کار صرفه‌جویانه برای کنترل کارگر است، من یکی کاملاً شیفته شنیدن دعوی چنان کسی هستم، اگرچه چنان دعوی به ساده‌لوحی آسیب رساند.

نظام سرمایه‌داری در تعامل پایدار با طبیعت ناتوان است... ویرانی که سرمایه‌داری به طبیعت تحمیل نموده است... شتاب غوطه‌ور کردن سیاره و بحران تهدیدکننده زیست‌محیطی کره‌ی زمین همه ریشه در کنش‌های آنارشی واحد‌های خصوصی سازمان یافته که با اجبار سرمایه‌داری گسترش یاب یا بمیر و رقابت در سطح جهانی مواجه هستند.

در عین حال، درک اینکه بحران زیست‌محیطی از طرق گوناگونی بر مبارزه‌ی طبقاتی تأثیر می‌گذارد و خواهد گذاشت، مهم است. در وحله اول، تخریب محیط‌زیست خط قرمز مبارزه‌ی طبقاتی جهانی و یک نقطه تمرکز مهمی از مقاومت مهم توده‌ای است، به خصوص در کشورهای تحت ستم که غالباً در پیوند با مبارزات دهقانان و مردم بومی است، اما همچنین مبارزه‌ای مهمی در دژهای امپریالیستی می‌باشد.

علاوه بر این، جرقه بی‌ثباتی و «بحران‌های امنیتی زیست‌محیطی» (آنچه که امپریالیست‌ها آن را می‌نامند) ممکن است توسط تخریب محیط‌زیست زده و روشن شود و به احتمال بسیار زیاد می‌تواند باعث بحران اجتماعی گسترده شود و می‌تواند تسریع‌کننده‌ی بحران انقلابی باشد.

در مناطق دلتائی (delta region - منطقه‌ای که اغلب در تخت سابق یا در دهانه سابق دریاچه که به دریا و یا اقیانوس منتهی می‌شده است. - م) پرازدحام مانند بنگلادش میلیون‌ها نفر می‌توانند دچار سیل شوند که باعث مهاجرت سریع گسترده شود. اثرات تغییرات آب‌وهوا در سیستم‌های کشاورزی، به خصوص در کشورهای تحت ستم، به طور یکسان آسیب‌های عظیم اقتصادی و اجتماعی در بر خواهد داشت. بر اساس برخی برآوردها در دهه‌های آینده‌ی این قرن، ۲۹ کشور در آسیا، آفریقا و حوزه دریای کارائیب و مکزیک ۲۰ درصد یا بیشتر از محصولات کشاورزی فعلی خود را به خاطر گرم شدن جهانی زیست محیطی از دست می‌دهند.^{۱۴}

و در کشورهای امپریالیستی: طوفان کاترینا در آمریکا شاهد درآمیختگی گرم شدن کره‌ی زمین با ظلم و ستم شدید روا شده بر مردم سیاه پوست بود و ضرورت و فرصتی بزرگ برای پیشبرد جنبش انقلابی در «شکم حیوان وحشی» را به نمایش گذاشت. امپریالیسم ژاپن که دارای شبکه‌ی گسترده‌ی انرژی هسته‌ای و صادرات قوی آن راکتورهای هسته‌ای یکی از مزایای رقابتی جهانی‌اش بوده است. ذوب شدن راکتور اتمی فکوشیما پی‌آمدش آلودگی محیط‌زیست شد و به احتمال زیاد در آینده (چنین حوادث توقف پرخطر عملکرد یک دستگاه راکتور اتمی که توقف ادامه‌ی زندگی بشریت را به همراه دارد. - م) افزایش خواهد یافت.

علل زیر بنایی و پیامدهای به‌یادماندنی بحران زیست‌محیطی در محدوده‌ی تیگ صافی اکونومیستی تضاد طبقاتی به عنوان شکل عمده حرکت تضاد اساسی قابل ثبت نیست و نمی‌تواند عمیقاً درک شود. با این حال این بحران، به شدت توسط تضاد آنارشی/تشکیلاتی تحریک و رانده می‌شود و یک عامل مهم تنظیم‌کننده‌ی آن است که طبق آن صحنه مبارزه‌ی طبقاتی بر روی آن گشایش می‌یابد.

ب. شهر گسترده‌ی و زاغه‌ها

با فرارسیدن قرن ۲۱ برای اولین بار در تاریخ بشر، بیش از نیمی از جمعیت جهان در شهرستان‌ها زندگی می‌کند. تقریباً ظرف چهار دهه‌ی گذشته، شهرستان‌های ملل تحت ستم با سرعت فوق‌العاده خطرناک در حال رشد است. این شهرنشینی پر هرج و مرج و ستم‌گرایانه است. بیش از یک میلیارد نفر در زاغه‌های حلبی‌آبادهای کثیف در داخل و اطراف شهرستان‌ها در

جهان سوم زندگی می‌کنند و این جمعیت به احتمال زیاد در ۲۰۳۰ دو برابر می‌شود در حالی که این تعداد ناامیدان در به اصطلاح اقتصاد غیررسمی زندگی بخور و نمیری دارند.

دلیل به شهرنشینی رانده شدن چیست؟ یکم، جهش در صنعتی شدن کشاورزی و ادغام شرکتهای تولید بین المللی مواد غذایی و حمل و نقل، و به خاطر غصب زمین و تحکیم منابع توسط شرکت های کشاورزی امپریالیستی، معیشت روستایی را که بر اساس مقیاس کوچک کشاورزی خانوادگی خودکفا قرار دارد را از هم پاشیده است.

امپریالیسم سیستم ملی کشاورزی را تبدیل به اجزای جهانی تولید و بازاریابی زنجیره ای بین المللی نموده است که بیش از حد از اهالی محلی جدا شده اند؛ و به طور فزاینده نقش «بنیادین» کشاورزی در بسیاری از اقتصاد ملی کشورهای جهان سوم کمتر و ناچیزتر شده است؛ و تحت رهبری امپریالیستی تبدیل زمین که قبلاً در خدمت تولید مواد غذایی بود به زمین در خدمت تولید اِتانول و سوخت های دیگر مبتنی بر محصول گیاهی شد، و موجب تشدید چنان روندی شد.

در همان زمان، ویرانی محیط زیست، خشکسالی و جنگ داخلی (که اغلب آتش آغاز آن به وسیله ی قدرتهای بزرگ و یا مورد سوء استفاده آنها قرار گرفته است، مثل کنگو)، نابودی سیستم کشاورزی و راندن مردم را به شهرستان ها به ارمغان آورده است.

در طول دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ صندوق بین المللی پول (IMF) به عنوان یک شرط برای دادن وام، اصرار داشت که دولت های بسیاری از کشورهای فقیر، یارانه به زمین داران کوچک روستایی را حذف کنند و همچنین خواهان «باز کردن» اقتصاد به واردات مواد غذایی از غرب برای گسترش بازار و اجازه دادن به سرمایه گذاری بیشتر در بخش کشاورزی شد. این فشار باورنکردنی بر روی روستایان فقیر وارد آورد شد و معیشت شان را نابود نمود.

جمعیت گسترده ای از انسان ها از فقر، ویرانی و ناامیدی فرار نمودند و در حومه های شهر در جهان مستقر شدند.

به خاطر رشد سریع سرمایه داری چین، در نهایت صدها میلیون

نفر از دهقانان به شهرستان‌ها مکیده شده است. این، بزرگترین مهاجرت از روستا به شهر در تاریخ بشر است، چنین روندی توسط محرکش تکان‌های شدید نیروهای بازار در مناطق روستایی چین و نیروی کشش مشاغل در شهرهای چین است که اغلب کار ارزان (کارخانه‌های عرق‌ریزان) تولیدی به همراه دارد.

این پدیده اساساً با نیازها، ضرورت و پیامدهای پیش‌بینی نشده‌ی انباشت سرمایه در مقیاس جهان فرماندهی می‌شود، به خصوص تعمیق نفوذ امپریالیستی در کشورهای تحت ستم و جهانی‌شدن تولید.

شهرگستردگی و «زاغه نشینی» را نمی‌توان از نظر علمی به عنوان یک پیامد عمده از تضاد طبقاتی توضیح داد. این به سادگی صحیح نیست که مقاومت طبقاتی در حومه‌ی شهر چنان تغییرات دموگرافیک و اجتماعی را به وجود آورده است. آیا استدلال منتقدان ما این است که جنبش‌های دهقانی در حومه‌ی شهر تهدیدی برای نظم اجتماعی بود به طوری که تنها راه فرونشاندن آن از طریق اخراج نیروی کار دهقانان با استفاده از تضعیف امرار معاش کشاورزی بود؟

آیا این استدلال که شورش شهری باعث این سطح از بی‌ثباتی شد تا آنجا که طبقات استثمارگر به نوعی مجبور به تحریک مهاجرت‌های توده‌ای دهقانان به شهرها شدند به این امید که این امر موجب رشد محافظه‌کاری (conservatizing) و گرایش ضدانقلابی در شهرها شود؟ این متدولوژی علمی نیست.

یک سوال مختصر تاریخی: آیا طرفداران این دیدگاه استدلال می‌کنند که جنگ جهانی اول به خاطر نیاز به منحرف کردن یا تغییر جهت مبارزه‌ی طبقاتی در داخل کشورهای اروپا بود؟؛ یا محرک این جنگ، در واقع به وسیله‌ی تشدید رقابت درون امپریالیستی و به ویژه کشاکش بر سر مستعمرات (هر چند که اروپا صحنه اصلی نبرد بود) بود؟

شهرنشینی، پرولتریزه شدن و زاغه‌نشینی شهری که در کشورهای تحت ستم به وقوع می‌پیوندد، مدیون عملکرد آنارشی سرمایه که اثرات بسیار متناقض اقتصادی و ایدئولوژیکی بر توده‌ها می‌گذارد، می‌باشد. ریشه‌کن نمودن روش‌های سنتی زندگی در روستا

توسط امپریالیسم و الزام بی‌ثباتی به شهرنشینی بخشی از توده‌ها که در اقتصاد «رسمی» آمیخته نشده‌اند خوراک رشد و جاذبه‌ی بنیادگرایی اسلامی، رشد اعتقادات مسیحیت به قدرت روح‌القدس و اقتدارگرایی کتاب مقدس (Pentecostalism) و رشد انواع هزاره‌گرایی مذهبی و غیره شده است. این روندها، یک ارتجاع ایدئولوژیکی و قطب‌نمای اخلاقی در شرایط عدم اطمینان و جابه‌جایی را فراهم نموده است.

تأکید دوباره اینکه، اگر حرکت و تکامل تضاد اساسی از طریق عینک اکونومیستی مشاهده شود، محتوای آنچه در واقع دارد اتفاق می‌افتد و چالش واقعی که برای دگرگونی جامعه و جهان مطرح است، به طور علمی درک نخواهد شد.

پ. بحران جهانی سپتامبر ۲۰۰۸

قبلا در مورد عوامل به وجود آورنده‌ی این بحران نوشته‌ام.^{۱۷} به طور خلاصه، به شناسایی برخی از محرک‌های کلیدی دینامیسم یک مسیر متحول‌کننده خاص که به ضد خود تبدیل شده است، می‌پردازم:

- فروپاشی بلوک تحت رهبری سوسیال-امپریالیست اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱-۱۹۸۹ آزادی جدید به قدرت‌های امپریالیستی غرب به ویژه آمریکا برای گسترش و بازسازی سرمایه داد.^{۱۸} به خصوص، موج نوین گسترده‌ای در سطح تولید، تجارت و امور مالی از جهانی‌شدن (گلوبالیزاسیون-م) را به دنبال داشت. یکی از ویژگی‌های قابل‌توجه رشد و توسعه‌ی جهانی که منجر به این بحران شد ادغام عمیق‌تر اقتصاد سرمایه‌داری جهانی بود که در مرکز آن ادغام کامل‌تر کشورهای تولیدکننده‌ی صادراتی جهان سوم در بازار سرمایه‌داری جهانی قرار داشت. این روند منجر به شکل‌گیری یک اقتصاد تولیدی در هم تنیده‌ی جهانی شد که وابسته به نیروی کار ارزان است.

- چین در مرکز بسط اوج یابنده فرآیند جهانی‌شدن قرار گرفت و به عنوان یک «کارگاه عرق‌ریزی تولیدی» برای سرمایه‌داری جهانی در رابطه‌ی دیالکتیکی با چنان فرایندی به یک پایگاه اقتصادی سرمایه‌داری قدرتمند تبدیل گشت. تولید کلان

مازادهای تجاری منجر به تقویت دسترسی جهانی چین و نقش آن به عنوان خریدار عمده‌ی بدهی‌های (قرضه‌ها-م) وزارت خزانه‌داری و اعطای وام و سرمایه‌گذاری در کسری بودجه ایالات‌متحده (با اهرم رو به رشد یابنده همراه آن) شده است.

• بر سکوی تولید بیشتر جهانی‌شده و استثمار فوق‌العاده، بخش خدمات مالی در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری رشد قارچی سریعی داشته است. رشد در این کشورها به طور فزاینده منجر به سرمایه‌گذاری رهبری‌شونده و تخصیص اعتبار مالی شد. ایالات‌متحده در مرکز این فرآیند مالی شدید (با حمایت بازار اوراق بهادار وام مسکن به عنوان بیانی از تمرکز چنین انگلی) بوده است.

• رابطه‌ی دینامیک متقابل بین آمریکا و چین حلقه‌ی تعیین‌کننده در رشد دهه‌ی اول قرن ۲۱ بود. یا به عبارت دیگری، یک ارتباط عمیق بین رنج جانکاه استثمار فوق‌العاده کارگر در درون مناطق جدید صنعتی چین و آنچه که در طبقه‌ی بالای سرمایه‌ی مالی به پیش‌می‌رفت، موجود بود.

• این فرآیندهای مرتبط به هم جهانی‌شدن و مالی شدن در نهایت منجر به رشد عدم تعادل پایدار و بی‌ثباتی شد:

< باد کردن بخش مالی نسبت به پایه‌ی تولیدی در ایالات‌متحده و عدم توازن کلی‌تر بین سیستم مالی (و انتظاراتش از سودهای آینده) و انباشت سرمایه بوجود آمد: ساختار و تولید واقعی و سرمایه‌گذاری مجدد سود بر اساس استثمار کار مزدی.

< گسترش تبادلات اعتبارات منجر به افزایش شکنندگی مالی شد.

< مصرف و وام گرفتن ایالات‌متحده رشد چین را تحریک نمود اما رشد فوق‌العاده خطرناک تولیدی چین بیشتر به کسری تجاری ایالات‌متحده دامن زد و فشارهای رقابتی در اقتصاد جهانی را تشدید نمود؛ در حالیکه ظرفیت تولیدی چین به سرعت در حال رشد می‌باشد.

• امپریالیسم آمریکا از سپتامبر ۲۰۰۹ اقدام به استفاده از قدرت برتر نظامی‌اش برای تحمیل نظم جهانی که در آن تفوق جهانی خود را بر رقبا و در برابر هرگونه موانع در مقابل

سلطه اش (از جمله بنیادگرایی مرتجع اسلامی) کرد و ادامه‌ی چنین حرکتی را برای دهه‌های آینده قفل زده است؛ اما بار نظامی، کسری بودجه و هزینه‌های بی‌ثبات‌کننده‌ی تأمین مالی این نظامی‌گری‌اش به یک عامل کمک به بحران تبدیل شد.

• بحران، منفجر و در مراکز مالی سرمایه‌داری جهان متمرکز شد. مؤسسات مالی تلاش نمودند با ابزارهای اهداء منابع مالی متنوع‌تر و پیچیده در میان یک میدان وسیع‌تری از سرمایه‌گذاران، خطر را کاهش و جلو ضرر سود را بگیرند، اما در نهایت چنین راهکاری سرمایه‌گذاران و دولت را در گرداب آسیب‌پذیری و بحران فرو برد.

دینامیکی که موجب رشد شد موانع نوینی را در مقابل انباشت سود سرمایه قرار داد. در مجموع، بحران تمرکز یافته هر چند بسیار پیچیده و متحرک، بیانگر و نتیجه‌ی آنارشی تولید سرمایه‌داری است.

اما برخی از منتقدان به سادگی نمی‌توانند از استدلال ناصحیح تئوریک تجزیه و تحلیل بحران دست کشند.

برخی استدلال کرده‌اند که تضاد طبقاتی، به ویژه در قالب مقاومت در برابر جهانی‌شدن و صندوق بین‌المللی پول، یک عامل محرک عمده در پشت این بحران بوده است که بر برنامه‌های تعدیل ساختاری و غیره تأثیر گذارده است. در واقع، یک موج بزرگ از مقاومت در برابر جهانی‌شدن موجود بود؛ اما یکم) با وجود آنکه در دهه‌ی ۱۹۹۰ قابل‌توجه بوده است، این مخالفت و مبارزه تا سطحی که از لحاظ کیفی حرکت و توسعه‌ی انباشت جهانی با خطری روبرو سازد ارتقاء نیافت؛ و دوم) در واقع، همان‌گونه که در بالا توضیح داده شد، بحرانی که در سپتامبر ۲۰۰۸ شروع شد عوامل تعیین‌کننده‌ی عمیقی در تضادهای یک مسیر خاص رشد دارد که به وسیله‌ی دینامیک اوج‌گیری جهانی‌شدن و اوج افزایش سرمایه‌گذاری رقم خورد.

استدلال دیگری نیز ادعا می‌کند که تبانی میان قدرتهای امپریالیستی روند عمده است و از نیازهای مشترک سرمایه برای استثمار نیروی کار نشأت می‌گیرد؛ اما رقابت، از رشد ناموزون و جابه‌جایی ورقه‌های تکتونیکی (the shifting tectonic plates - شیف‌تینگ آف تکتانک پلیت- در زمین‌شناسی، اشاره به جابه‌جایی سنگ‌های جا گرفته در عمیق‌ترین سطح زمین و معمولاً در قعر اقیانوس‌ها است. زمانی که دو سنگ گولپیکر که بر روی هم قرار دارند تکان

می‌خورند، از هم جدا شده و سونامی و طوفان کلانی همراه با سیل جاری می‌شود- م) عظیم‌الجثه اقتصاد جهان به حرکت درمی‌آید که یکی از ویژگی‌های عمده از روابط درون امپریالیستی معاصر است. این رقابت به طور عمده خود را از لحاظ اقتصادی و جغرافیای اقتصادی و نه آن‌قدر در عرصه‌ی نظامی، بیان می‌کند.

این بحران در چارچوب جابه‌جایی‌های عمده‌ای که در روابط رقابتی و توازن قدرت در میان قدرت‌های بزرگ سر بلند کرد، از جمله: «عروج چین» و در مرحله گذار قرار داشتنش برای تبدیل گشتن به یک قدرت امپریالیستی، که نفوذش فراتر از آسیای شرقی به خاورمیانه میانه، آسیای مرکزی و آفریقا رسیده است و در حال حاضر رشد آن در تقسیم بین‌المللی کار تأثیر می‌گذارد. گسترش بازار اتحادیه اروپا و ادغام ارزی در این منطقه چارچوبی را برای تفوقش در زمینه تبدیل به وزنه شدن و کارائی بهتر برای سرمایه‌ی جهانی شده‌ی اروپا غربی و برای تحت فشار قرار دادن چالش پولی در مقابل تسلط دلار، مهیا نمود. و سر برآوردن مصممانه دوباره امپریالیسم روسیه.

این بحران به‌نوبه‌ی خود پیامد‌های ناگواری نه تنها برای ثبات نظام جهانی امپریالیستی بلکه همچنین بر گسل‌های (جابه‌جایی- م) قدرت و رقابت ادامه دار در درون آن داشته است. دو قلم از برجسته‌تر چنان پیامد‌هایی عبارت‌اند از: این بحران تضادهای بین آمریکا و چین را حادثر نموده است، آمریکا با شدت بیشتری به دنبال مقابله با افزایش نفوذ چین و رشد آن است؛ و این بحران مشکلات جدیدی برای پروژه‌ی امپریالیستی اتحادیه‌ی اروپا به وجود آورده است.

IV. مخاطرات: سیستمی که نمی‌تواند اصلاح شود... و انقلابی که مورد نیاز است

در «پرنندگان نمی‌توانند تماشای بزنند، اما بشریت می‌تواند فراتر از افق‌ها بلند پروازی کند» باب‌آواکیان به این نکته اشاره می‌کند:

«ممکن است ما هیچ‌یک از این‌ها را دوست نداشته باشیم، اما فعلاً اینجایم. ممکن است این واقعیت را دوست نداشته باشیم که سرمایه‌داری و دینامیسم آن همچنان بر سراسر جهان غالب

است و صحنه را برای مبارزه‌ای که می‌خواهیم به پیش بریم مستقر می‌سازد؛ ممکن است این را دوست نداشته باشیم، اما این واقعیت است؛ و در این واقعیت، پایه و اساس تغییر رادیکال همه چیز قرار دارد. تقابل و مبارزه برای تغییر این واقعیت و نه از طریق تمسک به برخی از وسایل (و راه‌های-م) دیگر، است. از طریق درک و سپس عمل آگاهانه برای دگرگون کردن این واقعیت است که سیرت (کاراکتر یا خصلت-م) متناقض چنان واقعیتی در طول مسیر، خود را متظاهر می‌کند، مسیرهایی که برای پیشبرد دگرگونی واقعیت باید تسخیر شود و بر آن تأثیر گذاشت.^{۱۹}

آواکیان نه تنها در مورد کار تجزیه و تحلیل از دینامیک سرمایه‌داری و اینکه چگونه تضادها در جهان ابراز وجود کرده و اثر می‌گذارند و چرا در واقع «آنارشی نیروی محرکه» عمده سرمایه‌داری است، اظهارنظر می‌کند. بلکه همچنین تمرکزش بر مسئله‌ی اساسی علم و به کمونیسم به عنوان یک علم می‌باشد و می‌نویسد: «یا شما از واقعیت عینی و تشخیص اساس دینامیسم متناقض درون آن واقعیت، برای تغییر رادیکال شروع می‌کنید و یا اینکه تنها از یک رشته ایده‌ها، از جمله ایده‌آلیزه کردن دید توده‌ها (اکنونیسم-م) که سعی دارید آن را بر واقعیت تحمیل کنید، رهسپار می‌شوید...»^{۲۰}

برای درک عمیق از سرمایه‌داری-امپریالیسم و عملکرد آن، ما با ضرورتی که در مقابلش قرار می‌گیرد، یعنی با قوانین خاص عملکرد و قوانین حرکت درونی آن سر و کار داریم. این قوانین مستقل از اراده‌ی افراد و مستقل از اراده‌ی یک طبقه، (حتی مستقل از طبقه (سرمایه‌دار-امپریالیست) که دارای بزرگترین زرادخانه‌ی سرکوب و قدرت در تاریخ در اختیار دارد، است.

سرمایه‌داری یک سیستم مبتنی بر حرص و آز و یا «اراده‌گری برای استثمار» نیست. سیستمی نیست که «اولین اصل» آن بر اساس انگیزه‌ی کسب سود (مکیدن کارگران تا حد ممکن) باشد. یک شیوه‌ی تولیدی مبتنی بر استثمار کار مزدی که توسط ضرورت درونی برای گسترش یافتن، رانده می‌شود و به تحرک درمی‌آید. عدم درک این موضوع به طور عینی انکار عینی نیاز به انقلاب است، به این مفهوم که اگر چنانچه این سیستم توسط ضرورت به

تحرك در نمی‌آید و به‌وسیله‌ی قوانین اساسی درونی و الزامات انباشت رانده نمی‌شود، پس شاید... شاید می‌توان آن را اصلاح کرد.

بر خلاف اتهامات منتقدان این قوانین و به ویژه نیروی اجبار آنارشی، «منحل» کردن مبارزه‌ی طبقاتی نیست. بلکه تصریح می‌شود: این چیزی است که صحنه اصلی را برای آنچه که باید برای دگرگون کردن جامعه و جهان انجام شود، می‌چیند. همان‌گونه که آواکیان تأکید می‌کند در صورتی که این درک شود، سپس امکان کشف جاده‌هایی به خاطر تغییر رادیکال این واقعیت، به وجود می‌آید. در آن صورت کسب آزادی و شکل دادن به آن ممکن خواهد شد زیرا، شیوه‌ی تولید و قوانین آن دینامیک و متناقض هستند؛ و این درب فرصت‌های بسیاری برای عنصر آگاه می‌گشاید که بر اساس درک علمی از واقعیت با تمام پیچیدگی و متغییر بودنش، دست به عمل زند.

مجاری گوناگونی برای تغییر و طغیان‌های (شورش- م) ناگهانی وجود دارد. این جهت‌گیری علمی برای ساختن جنبشی برای انقلاب حیاتی است، برای انقلابی که افقش **کامل** است، و برای تشخیص و کنشگری بر اساس نیاز و پتانسیل برای آن انقلاب و چالش‌های روبروی آن، حیاتی است. بحران زیست‌محیطی در این زمینه با اهمیت است.

در مورد چگونگی توسعه‌ی یابی تضاد اساسی بین تولید اجتماعی‌شده و مالکیت خصوصی، چالش‌هایی مطرح هستند. رشد اسلام‌گرایی و انواع بنیادگرایی در زمانی که نیروهای مولد اجتماعی‌تر شده‌اند و جهان افزون بر گذشته در هم تنیده شده است، یکی از این موارد است. این توسعه‌ی «انحرافی» تضاد اساسی نشان می‌دهد که حرکت و تحول آن یک فرآیند خط مستقیم مدرنیزاسیون، پرولتریزاسیون و سکولاریزاسیون (modernization, proletarianization and secularization) نیست. بلکه یک فرآیند پیچیده‌ای شامل تغییر در پیکر بندی (شکل و قواره- م) طبقاتی، اجتماعی، تغییرات ایدئولوژی و جنبش‌های اجتماعی تنیده شده با دگرگونی اقتصادی، نیاز به اخلاقیات رهایی‌بخش و مطرح شدن عمیق مسئله‌ی ریشه‌کن کردن پدرسالاری، می‌باشد.

ما در یک دوران گذار با پتانسیل تغییر و تحولات کلان

زندگی می‌کنیم: سرمایه‌داری جهانی با سرعت در جریان است، تشدید نابرابری و مهاجرت، تخریب محیط‌زیست، توحش اعمال‌شده بر زنان به عنوان نیمی از بشریت، ادامه دارد. سرمایه‌داری در عصر امپریالیست یک شیوه‌ی تولیدی است که در گذار به چیزی بالاتر است و هم زمان با اتکا به خشونت در برابر محدودیت‌هایش در تلاش است.

آیا می‌خواهیم با اختراع واقعیت‌ها و حقایق و ساختن روایت‌هایی که مبارزه‌ی طبقاتی همیشه عمده است، خود را تسلی دهیم تا چالش‌های واقعی را انکار و دفع کنیم؟ یا می‌خواهیم با واقعیت به منظور دگرگون کردن آن، مقابله کنیم؟

درک ماتریالیستی از جهان، آنچه که در تفکر مردم و جامعه باید تغییر نماید و چگونگی چنان تغییری، بسیار خطیر است. هر چیزی دیگری به غیر از یک رویکرد واقعاً علمی جهان آن را به همین شکلی که است، نگه می‌دارد. موضوع خطیر این است که بشریت به یک انقلاب کمونیستی برای حل‌وفصل تضاد اساسی عصر کنونی نیاز دارد.

مترجم برهان عظیمی- از فعالین سابق سندیکای کارگران پروژه‌ای (فصلی) آبادان و حومه و از حامیان و مبلغین سنتز نوین باب آواکیان

پنجشنبه، بیست و هشتم فروردین ۱۳۹۳ برابر با هفدهم آوریل ۲۰۱۴

پانویس‌ها و منابع

۱. برای پیش‌زمینه‌ی این مبحث «کمونیسم: آغاز یک مرحله جدید، مانیفستی از حزب کمونیست انقلابی»، ایالات‌متحده‌ی آمریکا، (شیکاگو: انتشارات RCP، ۲۰۰۹) به خصوص بخش ۳ (III) تا ۵ (V) را ببینید.

<http://sarbedaran.org/library/manif-rcp0909final2010n.htm>

۲. باب آواکیان، پرنده‌ها نمی‌تواند تمساح بزایند، اما بشریت می‌تواند فراتر از افق‌ها بلندپروازی کند (از این به بعد به عنوان پرنده‌ها نمی‌توانند تمساح بزایند نامیده می‌شود).

۳. با پدید آمدن و رشد سرمایه‌داری، شمار زیادی از جمعیت جهانی دهقانان همچنان نقش مهمی در تولید جهانی ایفا نمودند و کمیتاً نقش غالبی داشتند، اما روابط ماقبل تولید سرمایه‌داری به طور فزاینده‌ای به وسیله‌ی چیزی بزرگتر و جامع‌تر، تحت فرمان‌برداری و تحت نفوذ سرمایه‌داری قرار گرفت.

۴. فردریک انگلس، آنتی‌دورینگ، (مسکو: انتشارات پروگرس، ۱۹۶۹)، ص ۳۲۴-۳۱۶.
۵. کارل مارکس، «کار مزدی و سرمایه» مارکس- انگلس منتخب آثار جلد ۱ (مسکو: انتشارات پروگرس، ۱۹۷۳)، ص. ۵۷.
۶. کارل مارکس، سرمایه، جلد ۱ (نیویورک، انتشارات بین‌الملل، ۱۹۶۷)، ص. ۵۵۵.
۷. نگاه کنید به باب‌آواکیان، «تناقضات اساسی و اصلی در مقیاس جهانی» کارگر انقلابی، ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۲.
۸. ریموند لوتا، آمریکا در سراشیب (شیکاگو: بنر پرس، ۱۹۸۴)، ص ۴۰-۵۶.
۹. مارکس، سرمایه، جلد ۱، ص. ۳۰۰.
۱۰. انگلس، آنتی‌دورینگ، ص. ۳۲۲.
۱۱. مارکس، سرمایه جلد ۱، ص. ۵۵۵.
۱۲. مارکس، سرمایه جلد ۱، ص. ۲۲۴.
۱۳. کارل مارکس، گروندریسه (هامونزورت: پنگوئن، ۱۹۷۳)، ص. ۵۵۲.
۱۴. مراجعه کنید به ویژه‌نامه‌ی انقلاب، «وضعیت اضطراری: غارت سیاره ما، فاجعه زیست‌محیطی و راه‌حل انقلاب واقعی»، ۱۸ آوریل ۲۰۱۰.
۱۵. کری ترنر و برندان فیشر، «اقتصاد محیط‌زیست: مردان ثروتمند و ضایع» انتشارات نیچر ۴۵۱، ۲۸ فوریه ۲۰۰۸، ص ۱۰۶۷-۱۰۶۸.
۱۶. ویلیام کلاین. ۲۰۰۷ گرمایش جهانی و کشاورزی: تأثیر تخمین‌های کشور (واشنگتن، دی سی: مرکز توسعه‌ی جهانی و مؤسسه‌ی اقتصاد بین‌الملل پیترسون).
۱۷. به عنوان مثال مراجعه کنید به: ریموند لوتا، «جابه‌جایی‌ها و گسل‌ها در اقتصاد جهان و رقابت میان قدرت‌های بزرگ: آنچه دارد اتفاق می‌افتد و معنای آن چیست؟»، نشریه‌ی انقلاب، ۲۴ جولای، ۲۷، ۳ آگوست، ۲۴ آگوست (۲۰۰۸)، به خصوص قسمت ۱؛ و همچنین نوشته‌ی ریموند لوتا، «طوفان مالی سیستم جهانی سرمایه‌داری را خرد نمود، قصور و نیاز به انقلاب»، نشریه انقلاب، ۱۹ اکتبر، ۲۰۰۸.
۱۸. خواننده را تشویق به مطالعه بحث یادداشت‌ها درباره اقتصاد سیاسی: تحلیل ما از دهه‌ی ۱۹۸۰، مسائل متدولوژی و وضعیت کنونی جهان (شیکاگو: انتشارات RCP، ۲۰۰۰)، قسمت ۱، ص ۳۰-۷، که در آن حزب کمونیست انقلابی آمریکا مشکلات را در تجزیه و تحلیل آن در ۱۹۸۰ شناسایی نمود و از حرکت جناح‌های امپریالیستی به رهبری آمریکا و رهبری سوسیال امپریالیسم اتحاد جماهیر شوروی نسبت به جنگ جهانی را شناسایی می‌کند. درس‌های متدولوژیکی (روش‌ها) به عنوان بخشی از یک درک عمیق‌تر از روش‌های علمی تدوین و بیرون کشیده شده است.
۱۹. آواکیان، پرنده‌ها نمی‌توانند تمساح بزایند.
۲۰. آواکیان، پرنده‌ها نمی‌توانند تمساح بزایند.

منبع: مجله مرزبندی‌ها شماره ۳

http://demarcations-journal.org/issue03/driving_force_of_anarchy_and_dynamics_of_change_polemic.htm